

وبر و پوپر و روش‌شناسی علوم اجتماعی: یک مقایسه از منظر عقلانیت نقاد

علی پایا*

(تاریخ دریافت ۹۸/۰۹/۱۰، تاریخ پذیرش ۹۸/۱۲/۱۵)

چکیده

ماکس وبر و کارل پوپر هر دو باره منطق و روش‌شناسی علوم اجتماعی سخن گفته‌اند. شماری از محققان غربی به‌مقایسه میان دیدگاه‌های این دو متفکر در باره روش‌شناسی علوم اجتماعی پرداخته‌اند. هدف مقاله کنونی ارائه تحلیلی نقادانه از میزان کارایی دو مدلی است که به‌وسیله وبر و پوپر برای بهره‌گیری از علوم اجتماعی پیشنهاد شده است. شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد پوپر از دیدگاه وبر درباره علوم اجتماعی مطلع بوده است و بنابراین می‌توان حدس زد که او مدل خود را با توجه به‌کاستی‌های مدل وبر به‌گونه‌ای تکمیل کرده است که از آن نقایص عاری باشد. استدلال مقاله آن است که مدل پوپر در قیاس با مدل پیشنهادی وبر ابزاری به‌مراتب کارآمدتر در اختیار محققان در حوزه علوم اجتماعی قرار می‌دهد.

مفاهیم اصلی: روش‌شناسی؛ نمونه‌های ایده‌آل؛ عقلانیت انتقادی؛ تحلیل وضعیتی؛

همدلی.

*. مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور (ایران)، کالج اسلامی وابسته به دانشگاه میدلسکس (انگلستان)
paya300300@yahoo.co.uk

مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره بیستم، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۸، ص ۲۶ - ۶۴

مقدمه

شمار قابل ملاحظه‌ای از پژوهشگران غربی در مقایسه دیدگاه‌های ماکس وبر و کارل پوپر در باب روش‌شناسی علوم اجتماعی قلم زده‌اند (به‌عنوان نمونه و صرفاً مشتق از خروار بنگرید به: رکس ۱۹۷۷، هکمن ۱۹۸۴، هاف ۱۹۸۴، ایدلین ۱۹۸۸، جیکوبز ۱۹۹۰، سیافا ۱۹۹۸، هاکوهن ۲۰۰۰، فریدمن ۲۰۰۵، وترستن ۲۰۰۶، جاروی ۲۰۱۶، شی‌یرمر ۲۰۱۷، هاینینگن-هونه ۲۰۱۷).^۱ میزان دقت این نویسندگان در گزارش‌هایی که از مقایسه‌های خود میان آراء وبر و پوپر به‌دست داده‌اند، تفاوت‌های زیاد دارد. ریشه این تفاوت‌ها، چنان که حتی یک بررسی شتاب‌زده در این آثار آشکار می‌کند، تا حد زیادی به بد فهمی عده‌ای از این نویسندگان از آراء این دو متفکر آلمانی زبان، در برابر قرائت دقیق تر برخی دیگر از آن‌ها از این آراء، باز می‌گردد. یک نمونه قابل ذکر در این زمینه "پوزیتیویست" نامیدن وبر و پوپر از جانب شماری از اصحاب علوم اجتماعی و انسانی بوده است. به‌عنوان مثال، اعضاء حلقه فرانکفورت، و دنباله‌روان بعدی آنان، عموماً عامدانه و بنا بر برخی ملاحظات عمدتاً ایدئولوژیک، و برخی احیاناً از روی عدم اطلاع، کوشید رویکرد پوپر به‌علوم اجتماعی را متأثر از پوزیتیویسم معرفی کنند و پوپر را در عداد پوزیتیویست‌ها به‌شمار آورند (آدورنو و دیگران، ۱۹۶۱/۱۹۷۵).^۲ مواجهه اعضای حلقه فرانکفورت با وبر نیز چنان که سیلا بن‌حبیب در مقاله خود با عنوان "تناقضات نظریه انتقادی" توضیح می‌دهد عاری از ملاحظات ایدئولوژیک نبوده است:

پذیرش اثر وبر [مقصود آثار وبر درباره مدرنیته است]^۳ به‌وسیله نخستین نسل نظریه پردازان نظریه انتقادی، با رد تعهد دو پهلو و از سر تسلیم وبر به‌مدرنیته [از سوی آنان] همراه موافقتی گسترده با تشخیص وبر از دینامیک مدرنیته مشخص می‌شود. هورکهایمر، آدورنو و مارکوزه

۱. نویسندگانی که در بالا به آثارشان اشاره شده است بخش کوچکی از محققانی به‌شمار می‌آیند که به‌مقایسه آراء پوپر و وبر پرداخته‌اند. آثار اشاره شده در مقاله، آن‌ها هستند که نگارنده از آن‌ها برای تکمیل مقاله استفاده کرده است. آراء این نویسندگان، در قیاس با بسیاری دیگر که به‌مقایسه دیدگاه‌های وبر و پوپر پرداخته‌اند، احیاناً از دقت بیشتری برخوردار است، هرچند که همه این آثار از این حیث در یک تراز قرار ندارند. برخی از این آثار، بیش از دیگر آثار کمک کار نگارنده بود، از جمله هاف ۱۹۸۴، ایدلین ۱۹۸۸، هاکوهن ۲۰۰۰، وترستن ۲۰۰۶، و جاروی ۲۰۱۶.
۲. ماجرای "پوزیتیویست" خواندن پوپر، از سوی شماری از نویسندگان، از جمله گروهی از دانشگاهیان جوانتری که در علوم اجتماعی و انسانی به‌فعالیت مشغول شد، از پدیدارهای درس آموز در قلمرو "آکادمیا"ست. نگاهی به نوشته‌های این نویسندگان روشن می‌سازد که لاقلاً یک علت خطای آنان، "تنبلی و شلختگی" فکری و عدم صرف وقت برای مطالعه آثار پوپر و مراجعه به یکی دو منبع دست دوم حاوی اطلاعات نادرست بوده است. این منابع نادرست در تقریباً تمامی نوشته‌هایی که پوپر را به‌پوزیتیویست بودن متهم می‌سازند به‌عنوان مراجع مورد استفاده مورد استناد قرار گرفت. در خصوص پوزیتیویست نامیده شدن پوپر به‌وسیله اعضای حلقه فرانکفورت بنگرید به آدورنو ۱۹۶۹/۱۹۷۶).
۳. بن‌حبیب از جمله به آثار ذیل از وبر اشاره می‌کند: (وبر ۱۹۱۹، ۱۹۲۰، ۱۹۴۹، و ۱۹۷۸).

می‌پذیرند که از دست رفتن آزادی و معنا به‌واقعیت‌های اجتماعی-سیاسی بدل شده‌اند، و به این دلیل مدعای وبر دایر بر عقلانیتی را که همراه این فرایندهاست رد می‌کنند. به‌تازگی هابرماس این تفسیر سنتی از وبر را مورد تجدید نظر قرار داده است. او همه تلاش‌ها برای فراگذشتن از مدرنیته را محصول نوعی توهم معاصر به‌شمار آورده است؛ این توهم که می‌توان به‌پست مدرنیته از رهگذر مخالفت با مدرنیته دست یافت (بن حیب، ۱۹۸۱، ۴۰، چاپ مجدد در برنستین ۱۹۹۴، ۱۱۶).^۱

وبر همچنین، نظیر پوپر، در معرض اتهام "پوزیتیویست" بودن قرار داشته است. عنوان مثال توبی هاف (۱۹۸۸) که می‌کوشد ذمه وبر را از اتهام وابستگی به‌پوزیتیویسم بری سازد می‌نویسد:

نسبت دادن نوعی تعهد به‌پوزیتیویسم به‌وبر، تا آن‌جا که پوزیتیویسم مورد نظر محصول حلقه وین باشد، در بهترین حالت نوعی خطای ناشی از ناهمزمانی است. مع‌هذا، وبرشناسانی با پیشینه‌های تخصصی متنوع از فریدریش تنبروک گرفته تا پیتر وینچ تا والتر رانسیمن (از میان شماری فراوان وبرشناسان دیگر)، مجموعه‌ای از "مبانی پوزیتیویستی" و "عناصر پوزیتیویسم ناتورالیستی" (تنبروک، ۱۹۵۹: ۵۹۸) را به‌وبر نسبت داده‌اند (هاف، ۱: ۹).

پوپر در برخی از آثار خود به‌وبر اشارات کوتاهی دارد. اما همه این اشارات ناظر به‌مباحث مربوط به‌متمدنولوژی علوم اجتماعی نیست. به‌عنوان مثال در مقاله "معرفت‌شناسی و صنعتی شدن" که فصل نهم از کتاب *اسطوره چارچوب* را تشکیل می‌دهد، پوپر پس از بحثی درباره سه جنبه اساسی جهان مدرن یعنی تمدن صنعتی، علم جدید و اندیشه مبتنی بر آزادی فردی، نظریه اصلی خود را تحت عنوان "خوش بینی معرفت‌شناسانه" این‌گونه صورت‌بندی می‌کند: "صنعتی شدن اروپا، و علم آن، و اندیشه آزادی سیاسی، یعنی هر یک از آن جنبه‌های مشخص و بنیادی تمدن اروپایی که بر شمرده‌ام، محصول چیزی است که آن را "خوش بینی معرفت‌شناسانه نامیده‌ام". (پوپر، ۱۳۸۹: ۳۵۵، تاکید در اصل). و آن‌گاه در توضیح بیشتر جنبه مربوط به‌عنصر آزادی متذکر می‌شود: "پیام تازه روشنگری اروپایی را شاید بتوان در قالب این فرمول تا اندازه‌ای دو پهلو خلاصه کرد: خدا به‌کسانی کمک می‌کند که به‌خود کمک کنند - فرمولی که گاهی اوقات به‌صورتی کاملاً جدید به‌عنوان عبارتی تلقی شده است که بیانگر مسئولیتی است که از جانب خدا بر دوش ما گذاشته شده است، و گاهی اوقات به‌عنوان بیانیه خودآزاد سازی و خوداتکایی یک جامعه عرفی (سکولار) فاقد یک چهره پدر سالار" (پوپر، پیشین: ۳۶۷-۳۶۸).

۱. هابرماس که در هنگام عضویت در مکتب فرانکفورت، به‌اشتباه پوپر را در زمره پوزیتیویست‌ها به‌شمار می‌آورد، به تدریج به اشتباه خویش پی برد و در تکاپوهای بعدی معرفتی بیشتر و بیشتر به دیدگاه پوپر و رویکرد عقل‌گرایی نقاد نزدیک شد و بسیاری (هرچند نه تمامی) آموزه‌های آن را اختیار کرد. در این خصوص بنگرید به پایا و قانعی راد (۱۳۹۵، مقدمه)، پایا (۱۳۹۷)، هاکوهن (۲۰۰۰)، استوکس (۲۰۱۶).

پوپر آن‌گاه به مقایسه این دیدگاه با دیدگاه رایج در مسیحیت می‌پردازد و آن را با دیدگاه متکی به خوش‌بینی معرفت‌شناسانه مقایسه می‌کند:

مسیحیت شاید بیش از هر دین دیگر، همواره به مومنان آموخته که به‌حیاتی که پس از این می‌آید چشم بدوزند، و حال خود را برای آینده فدا کنند. به این ترتیب این دین مبنای رویکردی را به‌حیات بنیاد گذاشت که شاید بتوان آن را 'روان‌نژندی آینده‌گرایانه' اروپایی نامید. ... حدس من آن است که خوش‌بینی معرفت‌شناسانه [که پوپر آغاز آن را به فرانسیس بیکن و شروع علم جدید نسبت می‌دهد] با اندیشه خاص خود در مورد اعتماد به خویش - این که خدا به کسانی کمک می‌کند که به‌خود کمک کنند - مسیحیت را عرفی (سکولاریزه) کرد، و روان‌نژندی آینده‌نگرانه آن را بیشه خودآزاد سازی از رهگذر کسب معرفت نو ... تبدیل کرد، و در همان حال این نوع روان‌نژندی را بیشه مرتبط اما زیرکانه متفاوت خودآزادی از رهگذر کسب قدرت و ثروت جدید، مبدل ساخت [مدل بیکن]. به این اعتبار می‌توانیم بگوئیم که آرمانشهر بیکنی، ... شاید تنها آرمانشهری است که (تا این‌جا) وعده خود را [یعنی ایجاد بهشت بر روی زمین] تا حد غیر قابل باوری عملی کرده است (پوپر، پیشین: ۳۶۸-۳۶۹).

در پانوشتی در توضیح نکات فوق پوپر می‌نویسد:

این نظر را به‌عنوان یک حدس تاریخی بدیل در قبال نظریه‌های ماکس وبر [اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری (وبر ۱۹۳۹)، و ر. ه. تاونی [دین و اوجگیری سرمایه‌داری (۱۹۲۲)]]، در باره رابطه میان "دین و ظهور سرمایه‌داری" ارائه می‌کنم (پوپر، پیشین: ۳۶۸).^۱

اشاره کوتاه و بی توضیح پوپر به نظریه خاصی است که وبر در اثر مشهور خویش درباره اخلاق پروتستانی مطرح ساخته بود. وبر در آن اثر ادعا کرده بود که تلقی خاص پروتستان‌ها از کار و تولید سرمایه، منجر به ظهور سرمایه‌داری مدرن شده است. پوپر، هرچند خود پروتستان است، اما این دیدگاه را نمی‌پذیرد و صنعتی شدن، علم مدرن و اندیشه آزادی فرد را مسئول ظهور سرمایه‌داری به‌شمار می‌آورد.

در فصل پانزدهم از کتاب *زندگی سراسر حل مساله است*^۲ پوپر ضمن بحثی در این خصوص که چگونه مسائلی که محرک اصلی او برای پژوهش در یک قلمرو خاص به‌شمار می‌آیند می‌نویسد:

زمانی که در کارگاه یک سازنده کابینت [آشپزخانه] کار می‌کردم به آن‌چه که می‌توانم آن را نخستین راه حل آگاهانه‌ام برای یک مساله فلسفی بود دست یافتم. مساله مربوط بود به‌منشا نظام

۱. پوپر در ادامه پانوشت متذکر می‌شود که به جهت زمان اندکی که برای ارائه مطلب در اختیار داشته، فرصت بسط دیدگاه خود و نقد نظریه‌های رقیب را نداشته است (پوپر، ۱۳۸۹: ۳۶۸).

۲. ترجمه فارسی این کتاب به وسیله آقای شهریار خواجهیان به انجام رسیده و نشر مرکز آن را در سال ۱۳۹۶ منتشر ساخته است. در مورد نقل قول‌ها از پوپر بنگرید به توضیحی که در پانوشت شماره ۱۱ آمده است.

موسیقی کلاسیک غربی ما - مایه (تونالیته^۱)، هماهنگی آواها (هارمونی^۲) و تلفیق موسیقایی (کانتر پوینت^۳). من آن را یادداشت نکردم و در مورد آن هیچ‌گاه با کسی صحبتی نکردم؛ اما پنجاه سال بعد، در ۱۹۶۹، آن را به‌اختصار در یک فصل کوتاه از کتاب خود زندگی‌نامه‌ام که جست و جوی بی پایان^۴ نام داشت، که بعداً به‌سال ۱۹۷۴ منتشر شد درج کردم. امسال، در ماه مه ۱۹۹۲، به من گفته شد که نظریه قدیمی‌ام مربوط به‌سال‌های ۱۹۱۹ یا ۱۹۲۰ درباره منشأ موسیقی غربی تقریباً عیناً شبیه نظریه‌ای است که در همان زمان به‌وسیله ماکس وبر جامعه‌شناس مشهور آلمانی انتشار یافته است (پوپر، ۱۹۹۲: ۱۵۴).^۵

اما در دو کتاب *فقر فلسفه اصالت تاریخ^۶* و *جامعه باز و دشمنان آن^۷* پوپر اشاراتی مستقیم (هرچند مختصر) به‌دیدگاه‌های وبر در خصوص علوم اجتماعی و انسانی دارد. به‌عنوان مثال، او در *فقر فلسفه اصالت تاریخ* در ضمن بحثی درباره تفاوت‌های علوم نظری و علوم تاریخی می‌نویسد: "ممکن است علیه تحلیل من درباره تبیین تاریخی این‌گونه استدلال شود که بر خلاف اظهار موکد بسیاری از مورخان دایر بر این که تاریخ هیچ علاقه‌ای به‌قوانین کلی ندارد، تاریخ بواقع از این نوع قوانین/استفاده می‌کند. در پاسخ می‌توانیم بگوئیم یک رویداد مفرد، علت است از برای یک رویداد مفرد دیگر - که معلول آن است - [اما] صرفاً در نسبت با یک قانون کلی" (پوپر، ۱۹۵۷: ۱۴۵). در پانوشتی در توضیح نکته اخیر پوپر می‌نویسد: "این نکته مورد توجه ماکس وبر بوده است. اظهار نظر او در صفحه ۱۷۹ کتابش *مجموعه مقالات در باب معرفت‌شناسی* (چاپ اصلی به آلمانی ۱۹۲۲) تا جایی که می‌دانم نزدیک‌ترین روایت از پیش ارائه شده^۸ به‌تحلیلی است که در این‌جا

۱. tonality

۲. harmony

۳. counterpoint

۴. از این کتاب سه ترجمه مختلف به فارسی با سه عنوان متفاوت، *عطش باقی: خود زندگی‌نامه فکری، جستجوی ناتمام و جست‌وجوی همچنان باقی: زندگی‌نامه فکری و خودنوشت*، به چاپ رسیده است.

۵. از آنجا که نگارنده ترجمه‌های فارسی از آثار پوپر (به‌جز آنچه را که خودی از او ترجمه کرده است) در اختیار ندارد در سرتاسر این مقاله همه نقل قول از آثار او را از متون انگلیسی نقل می‌کند. ترجمه‌های نیز در سرتاسر متن از آن خود نگارنده است.

۶. این کتاب تحت عنوان *فقر تاریخیگری* به وسیله مرحوم احمد آرام به فارسی ترجمه شده است. چاپ نخست کتاب در سال ۱۳۵۰ به وسیله انتشارات خوارزمی روانه بازار شد. ارجاعات به کتاب پوپر اما در این مقاله بر مبنای متن اصلی صورت می‌گیرد.

۷. این دو کتاب هر دو به فارسی ترجمه شد. کتاب نخست به وسیله مرحوم آقای احمد آرام و دومی به وسیله آقای عزت‌الله فولادوند. در متن حاضر اما، نگارنده از متون اصلی استفاده می‌کند و ترجمه نقل قول‌های مستقیم را نیز عیناً از همان منابع به انجام می‌رساند.

عرضه کرده‌ام. اما گمان دارم که او آن‌جا که می‌گوید تفاوت میان علوم نظری و تاریخی مربوط است به تفاوت در درجه کلیت قوانین به‌کار رفته در آن‌ها، بر خطاست" (پوپر، پیشین: ۱۴۵).
با توجه به آن که هم وبر و هم پوپر درباره روش‌شناسی علوم اجتماعی پژوهش کرده‌اند و دیدگاه‌های هر دو نیز در میان اهل فن تاثیر گذار بوده است و به‌اعتبار آن که بر اساس شواهد، پوپر با رویکرد وبر به‌روش‌شناسی علوم اجتماعی آشنا بوده است، می‌باید به این پرسش پاسخ داد که چه شد پوپر رویکرد تازه‌ای را به‌روش‌شناسی علوم اجتماعی ارائه داد و این رویکرد تا چاره متفاوت از رهیافت پیشنهادی به‌وسیله وبر بوده است.

وبر و روش‌شناسی علوم اجتماعی

در تحلیل پدیدارهای اجتماعی وبر رویکردی متکی بر اصالت فرد را اختیار کرد اما در عین حال از نقش و اهمیت نهادها غفلت نرزد. او هم کنشگران فردی و هم نهادها را به‌رمنند از عقلانیت به‌شمار آورد. بر اساس مدل وبری، همه تحولات اجتماعی در تحلیل نهایی، به‌وسیله افراد (کنشگران فردی) تحقق می‌یابند. اما تکاپوهای این کنشگران در چارچوب محدودیت‌هایی که نهادها بر آنان تحمیل می‌کنند، امکان پذیر می‌شود. نهادها بخشی از ظرف و زمینه‌های خاصی هستند که هر گروه از کنشگران در آن به‌فعالیت اشتغال می‌ورزد (هاف، ۱۹۸۸؛ وترستن، ۲۰۰۶).

به‌نظر می‌رسد وبر دیدگاه خود درباره عقلانیت را با مطالعه در خصوص نظام‌های باور و به‌خصوص نظام باور سرمایه‌داری دقیق‌تر کرده است. در مطالعه خلیات و روحیات سرمایه‌داری، وبر اندیشه‌ها و کنش‌های کالونیست‌ها را مورد مطالعه قرار داد و در این زمینه به‌اطلاعاتی که از جانب بنجامین فرانکلین ارائه شده بود تکیه کرد (وبر، ۱۹۰۴-۱۹۰۵/۱۹۳۰؛ وترستن ۲۰۰۶: ۱۶).
منابع مورد استفاده وبر دو مقاله بودند که فرانکلین با عناوین "راهنمایی‌هایی به‌کسانی که ثروتمند می‌شوند" و "توصیه‌هایی به‌بازرگانان جوانان، نوشته یک بازرگان پیر" که به‌ترتیب در سال‌های ۱۷۳۷ و ۱۷۴۸ منتشر شده بودند. وبر اما از مقاله دیگر فرانکلین "راه به‌ثروت" که در ۱۷۵۸ منتشر شد استفاده‌ای به‌عمل نیاورد (کمبل، ۱۹۹۹: ۲۷). به‌اعتقاد برخی از نویسندگان برداشت وبر از دیدگاه فرانکلین دقیق نیست و به‌همین اعتبار نظریه کلی او نیز درباره اخلاق پروتستانتیسم نیز از دقت کافی برخوردار نیست. به‌عنوان مثال کمبل (۱۹۹۹: ۲۷-۲۸) می‌نویسد:

توصیف وبر از فرانکلین به‌عنوان یک مدافع این نظر که 'هر کس می‌باید بتواند هدف منحصر زندگی خود را دفن شدن در قبر زیر فشار بار عظیمی از پول و کالا قرار دهد ...' (وبر، ۱۹۳۰: ۷۱-۷۲) به‌وضوح نادرست است؛ هرچند بخش اعظم تفسیر وبر از فرانکلین به‌عوض آن که نادرست باشد، جهت دار و جانبدارانه است.

وبر به‌منظور تحلیل پدیدارهای اجتماعی توجه خود را به‌باورهای کنشگران معطوف کرده بود و معتقد بود این باورها تا حدی تحت تاثیر نهادهای قدرتمند وجود در جامعه شکل گرفته‌اند و به‌نوبه خود بر نحوه عمل این نهادها تاثیر می‌گذارند (وترستن، ۲۰۰۶: ۱۶).

رویکرد وبر به‌تحلیل امور اجتماعی، رویکردی علی‌الادعا، عینی‌گرایانه (ابژکتیو) بود و او تاکید داشت که از شیوه "همدلی روان‌شناسانه برای این کار استفاده نمی‌کند" (وبر، ۱۹۷۵: ۲۸-۳۲ و ۱۰۶-۱۰۸، منقول در جیکوبز، ۱۹۹۰: ۵۶۱). اما چنان که در ادامه توضیح خواهیم داد، مبانی روش‌شناسی وبر، مانع از آن بود که رویکردش، چنان که تمایل داشت و مدعی بود، به‌معنای دقیق کلمه "عینی‌گرایانه" باشد.

نکته‌ای که وبر به درستی از آن آگاهی داشت آن بود که درک پدیدارهای اجتماعی در گرو برساختن نظریه‌هایی درباره آن‌هاست و فراچنگ آوردن پدیدارها چنان که هستند امکان‌پذیر نیست. نظریه‌ها نیز بالضرورة صورت‌هایی ساده شده، تقریبی، و ایده‌آل‌سازی شده از پدیدارها را ارائه می‌دهند. وبر مفهوم "نمونه‌های ایده‌آل" را به‌عنوان یک ابزار نظری و برای مقایسه با موقعیت یا کنش واقعی پیشنهاد کرد و متذکر شد با استفاده "از این مقوله است که کفایت تخیل ما، که به‌سمت واقعیت جهت‌گیری شده و به‌وسیله آن منضبط می‌گردد، مورد قضاوت قرار می‌گیرد (وبر، ۱۹۴۹: ۹۳، تاکید در اصل). درباره این مفهوم مورد استفاده وبر، که ابزاری کلیدی در زرادخانه نظری وبر بود در ادامه بیشتر توضیح خواهیم داد.

شرایط تاریخی دورانی که وبر در آن به‌سر می‌برد وی را با تحولات اجتماعی بسیار سریع و گسترده مواجه ساخت: نخبگانی که مدیریت مجموعه‌های تجاری و صنعتی را در اختیار داشتند به‌تدریج در جای حاکمانی که به‌خانواده‌های اشرافی (اریستوکراسی) قدیمی تعلق داشتند قرار می‌گرفتند، شهرهای کوچک با اقتصادهای روستایی جای خود را به‌شهرهای بزرگ با اقتصاد صنعتی می‌دادند و انقلاب صنعتی نظام سنتی تولید را دستخوش تحول می‌ساخت (اودونسی، ۲۰۱۵: لاین، ۲۰۱۶). در تلاش برای تعلیل و تحلیل تغییرات اجتماعی، وبر مدلی را پیشنهاد کرد که برای کسانی که با فلسفه علم تامس کوهن آشنا هستند طنین‌آشنایی دارد. هرچند کوهن در تالیف مشهور خود *ساختار/انقلاب‌های علمی* (۱۹۷۲/۱۹۶۲)، نامی از وبر نبرده است و به‌تاثیر او بر اندیشه خویش اشاره نکرده، اما کتابی که سال‌ها بعد در سال ۲۰۰۰ به‌چاپ رسید به‌نحو غیر مستقیم متذکر می‌شود که از آراء وبر تاثیر پذیرفته است:

۱. ideal types. این اصطلاح در فارسی به نمونه‌های آرمانی، سنخ‌های آرمانی، و تیپ‌های آرمانی و تیپ‌های ایده‌آل نیز ترجمه شده است.

... اگر حافظه‌ام یاری کند، یکی دو مقاله از آثار روش‌شناسانه وبر را که در آن هنگام به‌تازگی به‌وسیله تالکوت پارسونز و ادوارد شیلز ترجمه شده بود مطالعه کردم، و نیز چند فصل مرتبط [با تحقیق خودم] از کتاب ارنست کاسیرر *مقاله درباره انسان*. آن‌چه در این آثار یافتم مرا به‌شدت به‌هیجان آورد و تشویق کرد. این نویسندگان برجسته علوم اجتماعی را به‌شیوه‌هایی توصیف می‌کردند که کاملاً با آن نوع توصیف که من امیدوار بودم برای علوم فیزیکی ارائه دهم همسانی داشت. شاید واقعا در مسیر دست‌یابی به‌چیزی واقعا ارزشمند بودم (کوهن، ۲۰۰۰: ۲۱۶؛ منقول در مالدینوویچ، ۲۰۱۷: ۴۴).

این اذعان کوتاه و دیرهنگام کوهن به‌آشنایی او با اندیشه‌های وبر پیش از آن که طرح خود را برای کتاب *ساختار/انقلاب‌های علمی* نهایی کند، چیزی از این واقعیت نمی‌کاهد که یک نگاه دقیق به تالیف اصلی او به‌روشنی آشکار می‌سازد که مدل پیشنهادی کوهن برای توضیح نحوه وقوع تحولات در علم به‌واقع از مدل وبری توضیح چگونگی بروز تغییرات در اجتماع، تاثیر زیادی برده است. این نکته‌ای است که شماری از پژوهشگران بدان توجه کرده‌اند (برنستین، ۱۹۸۳، مالدینوویچ ۲۰۱۷، ۴۳-۵۳).

تامس کوهن در کتاب خود دو دوره متفاوت را برای تحولات علمی پیشنهاد کرده بود: دوره تحولات انقلابی و دوره تغییرات متعارف. دوره نخست با ظهور یک نظریه دوران‌ساز که موجب برافتادن پارادایم پیشین می‌شود مشخص می‌گردد و دوره دوم، دوره نهادینه شدن آموزه‌های نظریه انقلابی و پارادایم جدید به‌جای نظریه‌ها و پارادایم پیشین است. کوهن اذعان داشت که گذار از یک پارادایم قدیمی به پارادایم جدید، فرایندی عقلانی نیست و به همین اعتبار نیز از آن با عنوان تحولی انقلابی یاد می‌کند.

مدل پیشنهادی وبر برای تبیین تغییرات در اجتماعات را می‌توان عیناً با الگوی ارائه شده از سوی تامس کوهن تطبیق داد (برنستین، ۱۹۸۳؛ مالدینوویچ، ۲۰۱۷: ۴۳-۵۳). وبر بر این نظر بود که تغییرات اساسی در اجتماع (یعنی تحولی شبیه آن‌چه که کوهن از آن با عنوان تغییر در پارادایم یاد می‌کند) به‌واسطه ظهور شخصیت‌های کاریزماتیک (نظیر اوبر من یا ابر مرد نیچه‌ای) تحقق می‌یابد. این قبیل شخصیت‌ها، به‌مدد جاذبه شخصیتی خود و نیروی اراده، شماری را به‌گرد خویش جمع می‌کنند و الگوهای تازه‌ای را در جای الگوهای پیشین برای رفتارها و هنجارها و نهادهای اجتماعی ارائه می‌دهند. ظهور این شخصیت‌ها و پیروی افراد از آنان، در قالب الگوهای عقلانی توضیح پذیر نیست. پس از پذیرفته شدن دیدگاه‌های یک شخصیت کاریزماتیک در یک جامعه خاص و در یک دوره معین، نوبت به‌نهادینه شدن آموزه‌های وی می‌رسد. در این دوره، که شباهت بسیار با دوره "علم متعارف" در مدل تامس کوهن دارد، مشروعیت الگوها به‌اعتبار نهادهای تثبیت شده در پرتو

"پارادایم جدید" از این نهادها اخذ می‌گردد و از اتکا به شخصیت کاریزماتیک که بنیان گذار نظم تازه بوده است آزاد می‌شود (وترستن، ۲۰۰۶).

شباهت مدل وبر به مدل تامس کوهن، به این معنی است که محدودیت‌ها و کاستی‌هایی که فیلسوفان علم در مدل تامس کوهن مشخص کرده‌اند کم بیش بر مدل وبر نیز قابل تطبیق است. مهم‌ترین این محدودیت‌ها عدم توانایی مدل برای ارائه تبیین عقلانی برای برخی از مهم‌ترین تحولات اجتماعی (یعنی تحولات در دوران گذار و انقلاب) است. اما این تنها محدودیت چنین مدلی به‌شمار نمی‌آید. ظهور عنصر غیر عقلانی در پدید آوردن پارادایم‌های جدید بدین معنی است که این پارادایم‌ها "قیاس ناپذیرند"^۱. این جنبه به‌نوبه خود راه را برای نسبی‌گرایی در مدل‌های غیر عقلانی هموار می‌کند و نسبی‌گرایی نیز با خود ذهنی‌گرایی و نقض عینی‌گرایی را به‌همراه می‌آورد. اما هرچند مدل تامس کوهن کاملاً در برابر اتهام نسبی‌گرایی و نیز عدم پای بندی به‌عینی‌گرایی آسیب پذیر است، علی‌رغم آن که برخی کوشیده‌اند این مدل را از چنین اتهامی تبرئه کنند (به‌عنوان مثال برنستین، ۱۹۸۳)، در خصوص رویکرد وبر تفاوت دیدگاه‌ها برجسته‌تر است. به‌عنوان مثال وترستن ضمن تأکید بر این که رویکرد وبر نسبی‌گرایی را رد می‌کند متذکر می‌شود که در عین حال بر مبنای مفروضاتی که وبر در مدل خود پذیرفته است او هیچ راهی برای سد کردن امواج نسبی‌گرایی نیز ندارد: "دلیل این امر آن است که وبر نتوانست این مساله را که چگونه می‌توان عقلانیت را عقلانی کرد [یعنی این که به‌نحو عقلانی نشان داد که اتخاذ رویکرد عقلانی مرجح بر دیگر رویکردهاست] حل کند" (وترستن، ۲۰۰۶: ۲۲). استوارت هیوز اما با صراحت وبر را به‌نسبی‌گرایی متهم می‌سازد: "اگر نسبی‌گرایی را به‌این معنا بگیریم که ممکن نیست در مورد حقیقت اخلاقی یا تاریخی، یقین فلسفی پیدا کرد وبر موصوف به‌این صفت است" (هیوز، ۱۳۶۹: ۲۹۳؛ منقول در فقیه، ۱۳۸۸: ۱۰۵). اما سخن هیوز دقیق نیست زیرا او میان آنچه که مقوله‌ای معرفت‌شناسانه است یعنی نسبی‌اندیشی و آنچه که به‌قلمرو روان‌شناسی فردی تعلق دارد، یعنی یقین، خلط کرده است و از آن بدتر مقوله‌ای را جعل کرده است که وجود خارجی ندارد، یعنی یقین فلسفی.

هم وبر و هم پوپر در کاوش‌های روش‌شناسانه خود از مجادلات گسترده‌ای که در قرن نوزدهم در آلمان و اتریش در میان شماری از دست‌اندرکاران علوم انسانی در حوزه اقتصاد بر سر روش‌ها و روش‌شناسی‌های این علوم درگرفته بود تأثیر پذیرفته بودند (ایدلین، ۱۹۸۸؛ جیکوبز، ۱۹۹۰؛ هاگوهن، ۲۰۰۰). این مجادلات که به "جنگ روش‌ها"^۲ شهرت یافت میان اقتصاد دان اتریشی،

۱. incommensurable

۲. Methodenstreit

کارل منگر^۱ (۱۸۴۰-۱۹۲۱) و گوستاو فن اشمولر^۲ (۱۸۳۸-۱۹۱۷) مورخ آلمانی تبار و سخنگوی مکتب اقتصادی موسوم به مکتب اقتصاد تاریخی آلمان^۳، و به‌دنبال انتشار کتاب منگر با عنوان *مسائل اقتصاد و جامعه‌شناسی* (۱۸۸۳) درگیر شد و تا سال ۱۹۱۰ با شدت ادامه یافت (بوستاف ۱۹۷۸، ۱۹۷۹؛ سوئند برگ ۱۹۹۰، جیکوب ۱۹۹۰، لوزک ۲۰۱۱، مک لاکلان ۲۰۱۷).

منگر که از مدافعان مکتب اقتصادی موسوم به "نظریه سود"^۴ بود از این نظر دفاع می‌کرد که علم اقتصاد می‌باید قوانین "مطلق" رفتار اقتصادی را کشف کند و بر آن بود که این قوانین با اعمال اصل "فرد‌گرایی روش‌شناسانه"^۵ امکان پذیر است. او تاکید داشت که روش اقتصاد دانان آلمانی صرفاً به توصیف آن‌چه که موجود است اکتفا می‌کند و قادر به کشف روابط و قوانین اقتصادی نیست. اشمولر و همفکرانش امکان کشف قوانین کلی را در اقتصاد نفی می‌کردند معتقد بودند با استفاده از اصل "فرد‌گرایی روش‌شناسانه" صرفاً می‌توان قوانین خاصی را که تابع ظرف و زمینه‌ها و موقعیت‌ها و فرهنگ‌های خاص بودند از رهگذر مشاهده شکل‌گیری نهادها کشف کرد. آنان به‌نوبه خود مدعی بودند که روش اقتصاد دانان اتریشی که بر استنتاجات قیاسی از قوانین کلی تکیه داشت، خالی از ارزش تجربی و بنابراین بی‌فایده بود.

هم‌وبر و هم‌پوپر اصل "فرد‌گرایی روش‌شناسانه" را پذیرفتند و آن را در رویکردهای روش‌شناسانه خود به‌کار گرفتند. وبر وجود قوانین تاریخی را نفی کرد و این موضعی بود که پوپر نیز را آن را عیناً پذیرا شد. وبر و پوپر همچنین از دیدگاه‌های فیلسوفان نوکانتی‌هایی مانند ویندلیند (۱۸۴۸-۱۹۱۵) و هاینریش ریکرت (۱۸۶۳-۱۹۳۶)، و علی‌الخصوص این دومی بهره‌گرفتند (برگر، ۱۹۷۶؛ جیکوبز؛ ۱۹۹۰؛ هاکوهن، ۲۰۰۰؛ الستی، ۱۳۹۲). به‌افتای نوکانتی‌ها، وبر و پوپر هر دو به‌اولویت نظریه بر مشاهده و امر واقع (فکت) و محفوف بودن مشاهدات به‌نظریه‌ها قائل بودند (هاف، ۱۹۸۸). اما موارد مشابهت میان دیدگاه‌های جامعه‌شناس آلمانی و فیلسوف علم اتریشی-انگلیسی بیش از آن است که تا بدین‌جا بدان‌ها اشاره شد. به این موارد در ادامه مقاله پرداخته خواهد شد. اما در عین حال موارد اختلاف برجسته‌ای نیز میان آراء این دو متفکر وجود دارد که بدان‌ها با تفصیل بیشتری نظر می‌شود.

در بحث از رویکرد وبر به روش‌شناسی علوم اجتماعی می‌باید چند مفهوم کلیدی دیگر نیز مورد توجه قرار گیرد. این مفاهیم عبارتند از "ماهیت علوم اجتماعی"، "نمونه ایده‌آل"، "عینیت"، "رابطه

۱. Carl Menger
 ۲. Gustav von Schmoller
 ۳. German Historical school
 ۴. Utility theory
 ۵. methodological individualism

امور واقع (فکت‌ها) و ارزش‌ها"، "ارزش‌دوری و ربط ارزشی"، "فلسفه اصالت تاریخ"، "همدلی"، "تبیین و تفهم"، "معنا"، و روش‌شناسی فردگرایانه.

پاسخ به بسیاری از پرسش‌های فوق را می‌توان در کتاب *روش‌شناسی علوم اجتماعی* (۱۹۴۹) که در بردارنده سه مقاله از وبر و به‌خصوص مقاله مهم او با عنوان "عینیت" در علوم اجتماعی و سیاست‌گذاری اجتماعی^۱ به‌دست آورد. در تقریباً تمامی موارد فوق میان دیدگاه‌های پوپر و وبر تفاوت‌های آشکار وجود دارد، هرچند که بعضاً و در مواردی برخی شباهت‌های در خور توجه نیز قابل تشخیص است که بدان‌ها اشاره خواهد شد.

در بحث از "ماهیت علوم اجتماعی"، تاکیدهای وبر نشان می‌دهد که او در همان زمان که در اندیشه بسط بنیادهای نظری جامعه‌شناسی است به‌وجه کاربردی آن نیز نظر دارد. یعنی وجهی که از آن با عنوان "تکنولوژی اجتماعی"، در برابر "علوم اجتماعی" یاد می‌شود. به عنوان مثال در همان نخستین بخش مقاله "عینیت" در علوم اجتماعی^۱ می‌نویسد:

ما همه می‌دانیم که علم ما [مقصود جامعه‌شناسی است]، همان‌گونه که در مورد هر علم دیگری که با نهادها و رویدادهای فرهنگ انسانی سروکار دارد صادق است (احتمالاً به‌استثنای تاریخ سیاسی) ابتدائاً در ارتباط با ملاحظات عملی ظهور یافت. بی‌واسطه‌ترین و غالباً تنها غرض آن عبارت بود از دستیابی به‌قضایات ارزشی مربوط به‌معیارهای سیاست اقتصادی دولت. [جامعه‌شناسی] یک "تکنیک" بود به‌همان معنا که، برای مثال، رشته‌های درمانگاهی (کلینیکی) در علوم پزشکی چنین‌اند. اکنون دانسته شده است که این وضع به‌تدریج در حال تغییر است ("عینیت"، ۱۹۴۹: ۵۱).

توجه وبر در خور تامل است. زیرا این نکته که علوم اجتماعی و انسانی، هرچند نه علوم فیزیکی و زیستی، همچون ژانوس خدای روم باستان دو چهره‌ای است و از وجهی علم است و از وجهی تکنولوژی کمتر مورد توجه دست‌اندرکاران علوم انسانی و اجتماعی بوده است (پایا، ۱۳۹۵/۱۳۹۶ب). این نکته نیز حائز اهمیت است که هرچند شناخت وبر از علم جدید، در قیاس با شناختی که پوپر ارائه می‌دهد، با کاستی‌های فراوان همراه است اما در چارچوب دانسته‌های زمانه خود، دانش او از علوم زمانه خود و نیز توجه مرتبه دومی به‌جنبه‌های روش‌شناسانه آن‌ها در خور توجه بوده است (هاف، ۱۹۸۸). به‌عنوان نمونه وبر توجه داشته است که علوم اجتماعی از جنبه علمی خود (اما نه از آن حیث که تکنولوژی اجتماعی محسوب می‌شوند) هیچ نوع تجویز عملی ارائه نمی‌دهند و اساساً قادر به‌انجام این نقش نیستند. این نکته حتی در زمانه ما نیز هنوز برای بسیاری از دست‌اندرکاران علوم مختلف به‌خوبی شناخته نیست. وبر می‌نویسد:

۱. این مقاله به فارسی ترجمه شده است (چاوشیان، ۱۳۸۷). نگارنده متأسفانه به ترجمه فارسی دسترسی ندارد و ارجاعاتش به مقاله اصلی خواهد بود.

یکی از مهم‌ترین کارکردهای نقادی فنی^۱ که ما تا بدین‌جا بحث کرده‌ایم عبارت از آن است که این نوع تحلیل‌ها را امکان‌پذیر سازد [مقصود تحلیل‌هایی است که هدفشان نشان دادن این نکته است که هزینه دست‌یابی به غایات مورد نظر بر حسب از دست رفتن دیگر ارزش‌ها چه میزان خواهد بود]. اما به‌کار بردن نتایج این تحلیل‌ها برای تصمیم‌گیری، وظیفه‌ای نیست که علم بتواند عهده دار آن شود؛ این وظیفه شخص عمل‌کننده و واجد اراده [یا تمایل] است ("عینیت"، همان‌جا، تاکید از متن اصلی است).

مقایسه دیدگاه وبر با دیدگاه پوپر در این زمینه احياناً خالی از فایده نیست. پوپر با دقت توضیح می‌دهد که وظیفه علوم صرفاً توصیف است و از هیچ علمی نمی‌توان انتظار تجویز و دستورالعمل داشت. اما علوم در عین حال به‌دلالت معنایی می‌توانند مرزهایی از واقعیت را که فراگذشتن از آن‌ها ناممکن است مشخص سازند. پوپر می‌نویسد:

هر قانون طبیعی را می‌توان این‌گونه بیان کرد که می‌گوید چنین و چنان چیزی نمی‌تواند واقع شود؛ یعنی، با عبارتی در قالب این مَثَل مشهور "با آبکش نمی‌توان آب حمل کرد." برای مثال، قانون بقای انرژی می‌تواند این‌گونه بیان شود "نمی‌توانید ماشین با حرکت دائم بسازید؛" و قانون آنتروپی به‌صورت "نمی‌توانید ماشینی بسازید که صد در صد کار آمد باشد؛" این شیوه صورت‌بندی قوانین طبیعی شیوه‌ای است که اهمیت تکنولوژیک این قوانین را آشکار می‌کند و بنابراین می‌تواند "صورت تکنولوژیک" یک قانون علمی نامیده شود (پوپر، ۱۹۴۴، بخش ۲۰، منقول در پایا، ۱۳۹۶ الف).

وبر همین دیدگاه پوپر را اما احياناً با دقتی کمتر در مورد علوم تجربی بیان می‌کند: یک علم تجربی نمی‌تواند به‌کسی بگوید که چه باید بکند - بلکه چه می‌تواند بکند - و تحت برخی شرایط - چه چیزی را مایل است به‌انجام برساند (وبر، عینیت، ۵۴، تاکیدها در متن اصلی).

وبر نه مانند پوزیتیویست‌ها به‌تقلیل علوم اجتماعی و انسانی به‌علوم فیزیکی قائل است و نه مانند قائلان به‌علوم فرهنگی به‌تباین ذاتی علوم اجتماعی و انسانی از علوم فیزیکی و زیستی (وبر، ۱۹۴۹؛ هاف، ۱۹۸۸؛ ایدلین، ۱۹۸۸؛ هاکوهن، ۲۰۰۰) و از این حیث دیدگاهش تا حدی به‌وضع پوپر نزدیک است (هاف، ۱۹۹۸؛ وترستن، ۲۰۰۶). در عین حال نگاهی دقیق‌تر به‌نوشته‌های او درباره ماهیت علم به‌خوبی روشن می‌سازد که او اگرچه برخلاف بسیاری از معاصرانش که جازمانه به‌یکی از دو اردوگاه پوزیتیویسم یا علوم فرهنگی مقید شده بودند، کوشیده بود تا آن‌جا که دانشش امکان می‌داد خود را از دام این وابستگی دو قطبی رها سازد، با این‌حال تصویری که از علم در ذهن داشت، بالضرورة با محدودیت‌های عصری همراه بود و کوشش‌های جسورانه وی هرچند برای زمانه خود او

۱. Technical criticism

نوآوری به‌شمار می‌آید در قیاس با مدلی از علم که به‌وسیله پوپر و عقل‌گرایان نقاد ارائه شده است، با کاستی‌های آشکار همراه است.

از جمله این کاستی‌ها مفهوم کلیدی "نمونه ایده‌آل (سنخ آرمانی)"^۱ است که در زمان خود و تا دهه‌ها بعد برای بسیاری از جامعه‌شناسان به‌منزله یک ابزار نظری بسیار کمک کار بوده است. اگرچه مفهوم پیشنهادی وبر برای زمانه خود او مفهومی نوآورانه به‌شمار می‌آید، زمانه‌ای که در آن تلقی رایج از علم تحت تاثیر دیدگاه‌های پوزیتیویستی و نیز منازعات طرفداران علوم فرهنگی با پوزیتیویست‌ها بر سر موقعیت ویژه علوم انسانی و اجتماعی قرار داشت، اما این مفهوم برای پوپر که به‌مدلی به‌مراتب دقیق‌تر از علم نظر داشت، مفهومی غلط‌انداز بود.

وبر سنخ ایده‌آل را این‌گونه معرفی می‌کند:

یک نمونه ایده‌آل با برجسته‌سازی یک سویه یک یا چند نظرگاه و ترکیب شمار بسیار زیادی از پدیدارهای انضمامی منفرد، منتشر، مجزا، کم و بیش حاضر و بعضاً غایب، شکل می‌گیرد، [پدیدارهایی] که بر طبق آن نظرگاه‌های مورد تاکید قرار گرفته به‌نحو یک سویه، در قالب یک ساختار تحلیلی وحدت یافته سامان یافت (وبر، "عینیت"، ۹۰).

تعبیر وبر از نحوه شکل‌گیری نمونه ایده‌آل یادآور مفهوم هیومی شکل‌گیری مفاهیم (ایده‌های) کلی از انطباعات حسی جزئی است: رویهم افتادن شمار زیادی انطباعات انضمامی موجب می‌شود تا تشخص هر یک از میان برود و در نهایت آنچه که وجه مشترک میان آن‌هاست برجای بماند. این برساخته ذهنی که از ترکیب شمار زیادی انطباعات حسی مجزا و منفرد و کم و بیش حاضر و بعضاً غایب برساخته می‌شود، ایده‌های کلی را پدید می‌آورد که به‌شمار زیادی از موارد قابل انطباق است و در عین حال به‌واسطه عاری بودن از مشخصه‌های انضمامی، ما به‌اژائی در خارج ندارد. وبر در ادامه معرفی نمونه ایده‌آل می‌نویسد:

آن [نمونه ایده‌آل] یک "فرضیه" نیست اما برای برساختن فرضیه‌ها به ما راهنمایی ارائه می‌دهد. آن [نمونه ایده‌آل] توصیفی از واقعیت نیست اما هدفش آن است که ابزاری خالی از ابهام برای بیان چنین توصیفات در اختیار ما بگذارد. (وبر، "عینیت"، ۹۰).

توصیف وبر به‌خوبی نشان می‌دهد که او به‌شیوه تجربه‌گرایان تصور می‌کرده است که مفهوم نمونه ایده‌آل، از پدیدارهای بیرونی "انتزاع" و "برساخته" می‌شود. اما این مفهوم بر این پدیدارها "تطبيق" نمی‌کند. این مفهوم صرفاً "ابزاری" است برای کمک به‌محقق برای برساختن فرضیه‌ها. اینجا یکی از تفاوت‌های اساسی در فهم علم میان وبر و پوپر مشهود می‌شود. وبر به‌اعتبار نظری که درباره نمونه‌های ایده‌آل داشت ابزارگرا به‌شمار می‌آید (هاف، ۱۹۸۴: ۱۵؛ ایدلین، ۱۹۸۸: ۲۱). پوپر اما یک رئالیست علمی است که به‌اهمیت متافیزیک تاکید دارد. از این گذشته پوپر مستدلاً

۱. Ideal types

نشان داده است که انتزاع مفاهیم از بیرون ناممکن است. آن‌هم به این دلیل ساده که اساسا در بیرون "مفهومی" موجود نیست تا امکان انتزاع آن وجود داشته باشد. مفاهیم یک‌سره برساخته خود فاعلان شناسایی‌اند. در شناخت واقعیت، آن‌چه که فاعل شناسا انجام می‌دهد آن است که در مواجهه با چالش‌هایی که واقعیت برایش مطرح می‌سازد (چالش‌هایی که به علت خدشه‌دار کردن تصویر ذهنی پیشین فاعل شناسا از واقعیت، "مساله" ای تازه برای وی پدید می‌آورد)، با تکیه به ظرفیت‌های ادراکی درونی خود گمانه‌ای (فرضیه‌ای) را بر می‌سازد و سپس آن را به واقعیت فرا می‌فکند تا از قضاوت واقعیت در خصوص "بر مسیر صواب بودن" و یا "بر خطا بودن" گمانه (فرضیه) پیشنهادی اطلاع پیدا کند (پوپر، ۱۳۸۹، مقاله نخست). به این ترتیب "نمونه ایده‌آل" نیز چیزی جز گمانه‌ای برساخته شده (به‌شیوه بالا) نیست. آن‌چه که وبر (به واسطه غلبه تصویر نادرستی از علم در قرن نوزدهم و نیز تا زمان درازی در قرن بیستم) از آن اطلاع نداشته است آن است که هیچ یک از گمانه‌ها و فرضیه‌ها، و نه صرفا "نمونه‌های ایده‌آل"، توصیفاتی طابق النعل بالنعل از همه وجوه واقعیتی که قصد شناساندن آن را دارند، نیستند بلکه مدل‌هایی ساده شده، تقریبی، دارای وجوه ایده‌آل سازی شده از واقعیت‌اند (پوپر، ۱۹۸۳).^۱

وبر به‌افتقار هیوم به تمایز بنیادین میان ارزش‌ها و فکت‌ها پای بند بود. پوپر نیز در این دیدگاه با وی همراهی است. هرچند بحث رابطه میان فکت‌ها و ارزش‌ها به‌وسیله عقل‌گرایان متاخر به توضیحی که در ذیل می‌آید، بسط به مراتب بیشتری یافته است (پایا، ۲۰۱۹/الف/۱۳۹۸).^۲

تلقی هیوم، وبر و احیانا پوپر از فکت‌ها، رویدادها در جهان طبیعت یا در جامعه بود؛ سپهری که پوپر از آن با عنوان جهان ۱ یاد می‌کند.^۳ صاحب این قلم اما تعبیر دقیق‌تری از امر واقع (فکت) ارائه داده است: امر واقع (فکت) عبارت است از قسمتی از واقعیت (اعم از هستارها، رویدادها، فرایندها، پدیدارها، مفاهیم و ... باشد) که شماری از افراد (لااقل یک نفر) بدان توجه می‌کنند. بر این اساس فکت‌ها همواره ناظر به افرادند و چیزی تحت عنوان "امر واقع (فکت) فی نفسه" وجود ندارد. به‌عنوان مثال این امر واقع که در سرسرای ورودی دانشگاه هومبولت عبارت مشهور مارکس مندرج در مانیفست حزب کمونیست، "فلاسفه تاکنون صرفا کوشیده‌اند جهان را به‌انحاء مختلف تفسیر کنند، نکته اما تغییر آن است" بر دیوار منقوش است، برای کسانی که با آن آشنا هستند یک فکت به‌شمار

۱. برای بحثی در باره جایگاه‌ها مدل‌ها در علم از منظر عقل‌گرایان نقاد بنگرید به ردهد (۱۹۸۰).

۲. آن‌چه در ادامه در متن ذکر می‌شود اول بار به وسیله پایا در دو منبعی که در متن مشخص شده، مورد بحث قرار گرفته است و دو تن از برجسته‌ترین شاگردان پوپر (دیوید میلر و جرمی شی یو مر) بر آن صحنه گذارده‌اند (مکاتبات شخصی با نگارنده).

۳. در خصوص نظریه پوپر در خصوص سه حیطه‌ای که او در درون واقعیت با عنوان جهان‌های ۱ و ۲ و ۳ برجسته می‌سازد بنگرید به پوپر ۱۹۷۹، پایا ۱۳۸۵.

می‌آید، اما برای کسانی که از آن اطلاع ندارند چنین نیست. به همین قیاس اگر درختی در گوشه‌ای دور از جنگل‌های آمازون بر زمین بیفتد و هیچ کس از آن اطلاع نیابد، این رویداد فکت محسوب نمی‌شود هرچند که بخشی از واقعیت است.^۱

ارزش‌ها، چنان که وبر به‌درستی بدان توجه کرده است با جهان معنای افراد ارتباط دارند. هر آن‌چه که برای افراد واجد معنایی وجودی^۲، شخصی^۳، یا عاطفی^۴ باشد، در نظر آنان ارزشمند خواهد بود. ارزش‌ها می‌توانند برای افراد جنبه ابزاری داشته باشند و یا فی‌نفسه از اهمیت برخوردار باشند. ارزش‌ها همچنین می‌توانند کاملاً شخصی، یا گروهی و یا عام و همگانی و عینی باشند. هرچند برای وبر، ارزش‌ها یک‌سره سوژکتیو و ذهنی‌اند (هونیش، ۱۹۹۶: ۵). به این نکته در ادامه باز می‌گردیم.

از آن‌جا که ارزش‌ها از سنخ معانی‌اند، جایگاه وجودی آن‌ها در جهان ۳ (جهان عینی برساخته‌های ذهنی آدمیان به‌تعبیر عقل‌گرایان نقاد) و یا جهان ۲ (جهان ذهنی و شخصی هر فرد) است. برای وبر البته جایگاه ارزش‌ها صرفاً جهان ۲ است هرچند که او این اصطلاح را در آثار خود به‌کار نمی‌برد.

از آن‌چه که گفته شد دو نتیجه بسیار مهم حاصل می‌شود. نخست: رابطه ارزش‌ها و فکت‌ها، رابطه "عموم و خصوص من وجه" است (دو دایره متقاطع از حالات چهارگانه دیاگرام ون). به‌عبارت دیگر برخی از فکت‌ها، ارزشمند به‌شمار نمی‌آیند، برخی از فکت‌ها واجد ارزشند، و برخی ارزش‌ها هنوز به منزله فکت‌ها شناخته نشده‌اند. دوم: فکت‌های مرتبه اول (که در زمره هستارهای جهان ۱ هستند) با ارزش‌ها (که در زمره هستارهای جهان ۲ و ۳ هستند) هیچ نوع ارتباط منطقی ندارند. یعنی همان‌گونه که هیوم به‌درستی توضیح داده بود، از فکت‌های واقع در جهان ۱ نمی‌توان ارزش‌ها را استخراج کرد و بالعکس. فکت‌های واجد ارزش (و یا ارزش‌هایی که در زمره فکت‌ها جای می‌گیرند)، که در بند ۱ بالا بدان‌ها اشاره شد، در زمره هستارهای جهان ۲ و ۳ اند. به‌عبارت دیگر، این دسته از فکت‌ها/ ارزش‌ها، هستارهایی منحصر به‌خود^۵ به‌شمار می‌آیند که با دیگر فکت‌ها که متعلق به جهان ۱ اند تفاوت دارند. فکت‌هایی که یک نوع انحصاری به‌شمار می‌آیند، به‌اعتبار تعلقشان به‌سپهر "ارزش‌ها" واجد جنبه نرماتیوند. در حالی که فکت‌های مندرج در جهان ۱، عاری از هر جنبه ارزشی‌اند (پایا، ۲۰۲۰). هیوم و وبر و پوپر، آنجا که از تفاوت منطقی میان فکت‌ها و ارزش‌ها سخن به‌میان آورده‌اند به این نوع اخیر از فکت‌ها توجه داشته‌اند.

۱. در خصوص فکت‌ها به‌تعبیری که نگارنده در خصوص آن توضیح می‌دهد و نیز ارتباط آن با ارزش‌ها بنگرید به پایا (۲۰۲۰، ۲۰۱۹/۱۳۹۸).

۲. existential
۳. personal
۴. sentimental
۵. Sui generis

صرف‌نظر از توافق بر سر رای هیوم در خصوص جدایی فکت‌های مرتبه اول و ارزش‌ها، میان دیدگاه وبر و پوپر در خصوص ارزش‌ها و نقش آن‌ها در علم تفاوت زیاد وجود داشت. وبر، چنان که ادوارد شیلز، در مقدمه خود بر کتاب نظر ماکس وبر در باره روش‌شناسی علوم اجتماعی (۱۹۴۹)، که ویرایش آن را بر عهده داشته است می‌نویسد: تحت تاثیر نو-کانتی‌های آلمانی نظیر ویندل‌بند و هاینریش ریکرت، تصریح داشت که "امور انضمامی و خاص واقعا پدیدارهایی به‌شمار می‌آیند که به‌بحث ارزش‌ها ارتباط دارند و دانشمندان علوم اجتماعی می‌باید کوشش کنند آن‌ها را به‌شیوه مناسبی تبیین کنند" (شیلز ۱۹۴۹، vii). ریکرت رای ویندل‌بند را در این خصوص که برای علوم اجتماعی نیاز به یک روش‌شناسی مجزاست پذیرفته بود. او به‌افتقار کانت به‌وجود شکافی پر ناشدنی میان معرفت و واقعیت بیرونی قائل بود و اعتقاد داشت واقعیت "مجموعه شماری نامتناهی از تک رویدادها است" (هاکوهن، ۲۰۰۰: ۴۷۳) و بنابراین بر خلاف مدعای پوزیتیویست‌ها و نیز مخالفان تاریخ‌گرایشان، بازتولید نظری واقعیت در تمامیت‌اش چنان که هست ناممکن است. شناخت هر بخش از واقعیت در گرو آن است که دانشمند علاقه‌ای به آن در خود احساس کند و در این‌جاست که پای ارزش‌های مورد نظر دانشمند در میان می‌آید. دانشمندان پدیدارهایی را که به‌عنوان موضوع پژوهش خود در نظر می‌گیرند بر مبنای "ربط ارزشی"^۱ شان گزین می‌کنند (هاکوهن، پیشین). در علوم طبیعی مفاهیم بازتابنده قوانینند نه پدیدارها. در علوم اجتماعی، به‌عکس، مفاهیم به واقعیت نزدیک‌ترند. ریکرت رابطه میان مفاهیم در علوم اجتماعی و واقعیت را روشن‌ساخت. ریکرت اما تاکید کرد که برای حفظ عینیت در مباحث تاریخی، مورخان می‌باید میان قضاوت خویش و ارزش موضوع تمایز قائل شوند و نیز تاکید کرد که علم واجد شماری ارزش‌های عینی است، از جمله صدق علمی. وبر بسیاری از آموزه‌های ریکرت را عینا پذیرا شد. اما در مورد بحث ارزش‌های عینی با او مخالفت ورزید (هاکوهن، همان؛ وبر، ۱۹۴۹، "عینیت").

وبر در بحث از ارزش‌ها، با استفاده از آراء ریکرت، تفکیکی میان "قضاوت ارزشی = ارزش داوری"^۲ و "ربط ارزشی"^۳ پیشنهاد می‌کند. مفهوم دوم ناظر به‌ارزش‌هایی است که به‌محقق کمک می‌کند از میان وجوهی از واقعیت که وبر آن‌ها را نامتناهی محسوب می‌کند، آن را که بر اساس ارزش‌هایی که بدان‌ها پای بند است واجد اهمیت می‌شمارد، برای پژوهش بر گزیند (وبر، "عینیت"، ۷۸). وبر در عین حال به‌درستی به این نکته توجه می‌کند که گزینش جنبه‌ای از جنبه‌های پرشمار واقعیت بر مبنای ارزش‌های مورد نظر محقق، لزوماً منجر به از بین رفتن عینیت نتایج پژوهش نمی‌شود (وبر، ۱۹۴۹، "عینیت"). سخن اخیر وبر، در کلیت آن با دیدگاه پوپر و عقل‌گرایان نقاد

۱. Value relevance
 ۲. Value judgement
 ۳. Value relevance

منطبق است اما پوپر در رویکرد خود به علوم اجتماعی، به واسطه آن که به مدلی به مراتب جامع‌تر از فهم علم تکیه دارد، از لاقبل سه جنبه دیدگاه وبر را دقیق‌تر می‌کند. جنبه نخست هرچند ظاهراً جزئی است اما از اهمیت بسیار زیاد برخوردار است. از دیدگاه پوپر و عقل‌گرایان نقاد این مدعا که واقعیت واجد وجوه نامتناهی است، گمانه‌ای غیر دقیق است زیرا مفهوم نامتناهی، همان گونه که کانتور روشن ساخته است به‌شمار نامتناهی از انواع نامتناهی‌ها ارجاع دارد. تعیین این که کدامیک از این انواع بیانگر درجه نامتناهی بودن واقعیت است ناممکن است. به‌مین اعتبار پوپر و عقل‌گرایان نقاد واقعیت را واجد شماری نامتعیین^۱ از وجوه و جنبه‌های متفاوت به شمار می‌آورند.^۲ نکته دوم مربوط به بحث "ربط ارزشی" است. هاکوهن (۲۰۰۰: ۴۷۳) نظر پوپر را این‌گونه توضیح می‌دهد:

پوپر بر این نظر بود که مساله [مربوط به ربط ارزش دانشمندان با موضوع] زائد و غیر ضروری است: "ربط ارزشی" چیزی به "تحلیل روش‌شناسانه" نمی‌افزاید. دانشمندان به دلایل مختلفی به پدیدارها علاقمندند و این امر هیچ تفاوتی در رویه [پژوهش] آنان به وجود نمی‌آورد. پوپر تفاوت میان آن نوع بحث تاریخی را که ناظر به ثبت احوال اشخاص است^۳ و علمی را که متکی به قوانین است پذیرفت و برجسته ساخت اما این را که علوم فرهنگی تاریخی [به معنای بالا هستند] منکر شد و تفاوت میان علوم اجتماعی و طبیعی را رد کرد.

نکته سوم به بحث از عینیت و نیز نسبت آن با ارزش‌ها مربوط می‌شود. برای وبر، چنان‌که پیشتر اشاره شد عینیت با ارزش‌ها و نیز چشم‌انداز یا منظر دانشمند ارتباط وثیق داشت. چشم‌انداز در بردارنده پیش فرض‌ها، پیش‌داوری‌ها، ارزش‌ها، و دیگر جنبه‌هایی بود که بر تفسیر دانشمند از واقعیت تأثیر می‌گذارد. وبر توجه به چشم‌انداز را مدیون نیچه بود (هونیش، ۱۹۹۶: ۶). رای وبر در مورد عینیت، همچنین آن‌گونه که گذشت ناظر به بحث‌های متفکران آلمانی در قرن نوزدهم بر سر متدولوژی و روش‌های مورد استفاده در علوم بود. وبر در "عینیت" پس از بحث‌های مقدماتی در باره رویکردی که قرار است نشریه *بایگانی (آرشیو) علوم اجتماعی و سیاست‌های اجتماعی* که او دو همکار دیگرش (ادگار یافی و ورنر سومبارت) ویراستاری آن را بر عهده داشتند، دنبال کند، می‌نویسد:

با این ملاحظات به پرسشی می‌رسیم که تا به حال بدان نپرداخته‌ایم، یعنی، تعیین حوزه عملیات مان [مقصود حوزه عمل جامعه‌شناسان است] به گونه‌ای متکی به امور واقع (فکت‌ها). اما به این پرسش، بدون مطرح ساختن پرسشی درباره هدف معرفت‌ناشی از علوم اجتماعی به‌طور کلی، هیچ پاسخی نمی‌توان داد. ما میان دو اصل "ارزش‌دواری‌ها" و "معرفت تجربی" تفاوت قائل شدیم، وجود یک نوع معرفت در قلمرو علوم اجتماعی را که به‌نحو غیر مشروط واجد اعتبار است، یعنی نظم بخشیدن به‌نحو تحلیلی به واقعیت تجربی اجتماعی، مفروض

۱. indeterminate

۲. دیوید میلر در گفت‌وگوی شخصی با نگارنده.

۳. idiographic

گرفتیم. این پیش فرض اکنون به مساله ما بدل می‌شود، به این معنی که می‌باید درباره معنای صدقی که در حوزه علوم اجتماعی به نحو عینی "معتبر" است بحث کنیم. اصالت این مساله بر هر کس که به نزاع بر سر روش، "مفاهیم بنیادی"، و پیش فرض‌ها، تغییر مستمر در "دیدگاه‌ها"، و بازتعریف مداوم "مفاهیم" نظر می‌کند و می‌بیند که هنوز شیوه‌های تحلیل نظری و تاریخی با شکافی پر ناشدنی از یکدیگر جدا هستند، روشن است. این مساله همان‌گونه که زمانی یک ممتحن افسرده و مایوس وینی با لحنی تاسف بار گلایه می‌کرد، ناظر است به "دو علم اقتصاد".^۱ در چنین ظرف و زمینه‌ای معنای عینیت چیست؟ بحثی که در پی می‌آید صرفاً ناظر به همین پرسش است (وبر، ۱۹۴۹: "عینیت" ۶۳).

بحث عینیت در آراء وبر علاوه بر آن که با بحث‌های مربوط به رابطه امور واقع (فکت‌ها) و ارزش‌ها، تفاوت میان علوم نظری و علوم عملی آن گونه که کانت مطرح ساخته بود، و رویکرد متکی به چشم انداز^۲ که نیچه بدان نظر داشت، پیوند خورده است (رینگر ۲۰۰۴، ۱۴۸ منقول در لوزف ۲۱۰۴، ۴)، در نهایت با استحکام و استواری شخصیت اخلاقی دانشمندان ارتباط پیدا می‌کند. وبر می‌نویسد: "یک رویکرد مبتنی بر بی تفاوتی اخلاقی هیچ ارتباطی با "عینیت" علمی ندارد" (وبر "عینیت"، ۶۱، تاکیدها در مقاله اصلی).

ارزش‌ها برای وبر، همان‌گونه که تاکید شد شخصی‌اند. اما در عین حال او معتقد است که بدون داشتن ارزش‌های شخصی، انجام کار پژوهش امکان پذیر نیست زیرا ارزش‌ها هستند که امکان‌پذیرش جنبه‌ای از واقعیت را برای پژوهشگر فراهم می‌آورند. بر این مبنا وبر تاکید دارد که در ارتباط با نقش ارزش‌ها در پیش‌برد پژوهش، دانشمندان علوم اجتماعی می‌باید "به‌خوبی از ارزش‌هایی که راهنمای پژوهش او هستند اطلاع داشته باشد و دیگر این که پس از اختیار کردن ارزش‌ها، می‌باید آن‌ها را نگاه دارد و دلالت‌ها و نتایج‌شان را دنبال کند" (لوزف، ۲۰۱۴: ۵).

وبر نقش ارزش‌ها را در فعالیت سیاستمداران و دانشمندان مقایسه می‌کند و به نتیجه‌ای می‌رسد که تا حدی دیدگاه او را در بحث از "عینیت" به‌دیدگاه پوپر نزدیک می‌کند، هرچند که تاکیدات دیگر او (که بدان‌ها اشاره خواهیم کرد) این نزدیکی را کم رنگ می‌کند. وبر در سیاست به منزله یک حرفه و علم به منزله یک حرفه (۲۰۰۴) متذکر می‌شود که سیاستمداران و دانشمندان در دو جنبه با یکدیگر اشتراک تام دارند: "پای‌بندی تمام عیار و با همه وجود به یک هدف، و قضاوت کم و بیش غیر جانب‌دارانه" (پالونن، ۲۰۱۰: ۸۹ برگرفته از وبر ۱۹۱۹ الف، ۷۵-۷۶ و وبر، ۱۹۹۴: ۳۵۳).

۱. "دو علم اقتصاد" مورد اشاره وبر در قول بالا ناظر است به همان دو جریان رقیب در قلمرو نظریه‌های اقتصادی در قرن نوزدهم در میان اقتصاددانان آلمانی و اتریشی که پیشتر بدان اشاره شد.

۲. perspectivism

در مقایسه سیاستمداران و دانشمندان، وبر مدعی می‌شود که مدل بحث‌های پارلمانی، که او آن را مدلی برای بحث‌های منصفانه تلقی می‌کند می‌واند معنایی تازه به مفهوم "عینیت" ببخشد. در این مدل، عینیت به معنای فصل الخطاب اختلاف نظرهای علمی نیست بلکه زمینه‌ای برای بحث‌های منصفانه از آن نوع است که به‌زعم وبر در پارلمان انگلیس به‌انجام می‌رسد (پالون، ۲۰۱۰ و ۲۰۰۸). مرتبط ساختن عینیت با بحث در حیطه عمومی، دیدگاه وبر را، از یک جنبه، به دیدگاه پوپر درباره عینیت بسیار نزدیک می‌سازد. اما نمونه‌ای که وبر به‌عنوان "نمونه ایده‌آل" بحث‌های منصفانه پیشنهاد می‌کند، نمونه‌ای نابخشودنی است. دلیل این امر آن است که به‌نظر می‌رسد تلقی وبر از "بحث‌های منصفانه" در پارلمان انگلیس بسیار خوش بینانه و غیر واقعی است. نظام پارلمانی انگلستان متکی به بحث‌های کاملاً جانب‌دارانه (صرف‌نظر از دغدغه برای دستیابی به حقیقت)، بر وفق شیوه‌ای است که وکلای مدافع در دادگاه‌هایی که هیئت منصفه در آن حضور دارند به‌کار می‌گیرند.^۱ در این نوع از بحث‌ها، هدف وکلای مدافع (و احیاناً در مواردی نماینده دادستان) صرفاً به‌کرسی نشانیدن ادعای خود و از میدان بدر کردن مدعای حریف است. دستیابی به حقیقت و یا حذف خطا دغدغه‌های اولی و اصلی به‌شمار نمی‌آیند. در بحث‌های پارلمانی نیز هدف بحث‌های نمایندگان احزاب، حفظ قدرت و موقعیت حزب خودی و بی‌اعتبار کردن مواضع احزاب مخالف است.

پالون، در ادامه بحثی که در بالا بدان اشاره شد متذکر می‌شود که وبر در دنبال دو نکته اول در مقایسه سیاستمداران و دانشمندان، اضافه می‌کند که جنبه سومی در سیاست وجود دارد که عبارت است از احساس مسوولیت، به‌خصوص در قبال دیگر مردم و ضرورتی ندارد که دانشمندان چندان دغدغه آن را داشته باشند و از این‌رو می‌توانند فارغ البال‌تر از سیاستمداران پیشیدن درباره رویکردهای بدیل ولو نه چندان واقع‌گرایانه، بپردازند (پالون، همان). این رویکرد وبر نیز تا حدی شبیه به‌موضع پوپر در قبال اندیشه‌های نظری و تقابل آن‌ها با اقدامات عملی است. پوپر تأکید دارد که در عرصه نظر دانشمندان باید آزادانه انواع گمانه‌ها را برای شناخت واقعیت برسازند به این شرط که آن‌ها را در معرض سخت‌ترین ارزیابی‌های نقادانه قرار دهند تا خطاهایشان آشکار کرد. با حذف این خطاها راه پیشرفت برای شناخت بهتر واقعیت هموارتر می‌شود.

به‌بحث عینیت بازگردیم. نگاهی دقیق‌تر به دیدگاه‌های وبر درباره "عینیت" آن‌چه را که پیشتر در این زمینه مطرح شده بود برجسته‌تر می‌سازد. وبر در بحث از عینیت به اخلاقیات شخصی پژوهشگر و پای‌بندی او به ارزش‌ها نظر و تأکید دارد. همچنان که لوزف متذکر شده است:

۱. این نوع سیستم دفاع از متهم یا کوشش (دادستان) برای اثبات مجرم بودن او سیستم *adversary system* / *adversarial* نامیده می‌شود که در آن دو طرف نزاع به نحو خصمانه برای منکوب کردن طرف دیگر بحث‌ها و استدلال‌ها را دنبال می‌کنند.

تردیدی نیست که وبر کوشش کرد، و نهایتاً به‌راه حلی برای عینیت علمی در موضوع شخصیت دانشمند دست یافت. وبر، نظیر بسیاری دیگر، معتقد است که ساختار شخصیتی دانشمند، جهت‌گیری ذهن او در قبال وظیفه و صداقت روشنفکری‌اش، در قبال بی‌طرفی و فاصله گرفتن از موضوع تحقیقش، تحلیل دقیق و تمام‌عیار فکت‌ها، حذف همدلی‌های ذهنی و قضاوت‌های متعصبانه در زمینه‌گزینش و ارزیابی فکت‌ها، شناسایی فکت‌هایی که برای موضع خود شخص زحمت افزایند، و صرفاً در خدمت حقیقت بودن و نظایر آن، راهی است که برای دستیابی به علمی که عاری از ارزش است وجود دارد (لوزف، ۲۰۱۴: ۸).

وبر، چنان که گذشت، بار دستیابی به عینیت را تا حد زیادی بر دوش دانشمند و سلوک شخصی او می‌اندازد. پوپر اما چنان که خواهیم دید، به‌مساله عینیت از منظری کاملاً تازه، و در عین حال بسیار راه‌گشا نظر می‌کند. در این مسیر هم دیدگاهش در فلسفه سیاسی و هم رویکردش به روش‌شناسی علوم فیزیکی راهنمایش بود.

پوپر و روش‌شناسی علوم اجتماعی

پوپر روایت نیمه‌تمامی از کتابی را که در سال ۱۹۵۷ با عنوان *فقر فلسفه اصالت تاریخ* (هیستوریسیسم) انتشار یافت، در اواسط دهه ۱۹۳۰ با نیت نقد رویکردهای پیامبرمانه به تاریخ از سوی مدعیانی که دعوی پیشگویی مسیر آینده تاریخ را داشتند تحریر کرده بود. یکی از "پیامبرانی" که پوپر مد نظر داشت او تو نویرات عضو جامعه‌شناس حلقه وین و ویراستار *دائرة المعارف علوم یگانی* بود. *دائرة المعارف* که در بردارنده مجموعه‌ای از کتاب‌ها و رساله‌ها بود که از سوی نویسندگان مختلف عضو حلقه وین و یا در ارتباط با آن، در خصوص جنبه‌های مختلف جهان بینی پوزیتیویست‌های منطقی تحریر شده بود و به یک اعتبار شناسنامه علمی آن محسوب می‌شد. نویرات که گرایش‌های سوسیالیستی-مارکسیستی داشت در آراء خود دعای پیش‌گویانه متعددی مطرح ساخته بود از جمله: "همبستگی امور واقع (فکت‌ها) به همبستگی رفتار منجر می‌شود و جامعه‌شناسی علمی را پرورش می‌دهد، که به توده‌ها می‌گوید آینده برایشان چه به ارمغان می‌ورد" (نویرات، ۱۹۸۱/۱۹۳۱: ۵۱۹؛ منقول از هاکوهن، ۲۰۰۰: ۳۶۲)، و "پیش‌بینی‌های جامعه‌شناسانه ... پیش شرط آن چیزی‌اند که پیش‌بینی می‌کنند. پیش‌بینی کردن یک کسوف تاثیری روی کسوف ندارد، اما یقیناً پیش‌بینی شرایط بازار می‌تواند بهای سهام در بازار ارز را افزایش دهد، و اظهار این که یک انقلاب رخ خواهد داد می‌تواند بر وقوع انقلاب تاثیر بگذارد" (پیشین: ۵۱۶، هاکوهن: همان صفحه). پوپر در سال ۱۹۳۵ در پاریس سخن‌رانی نویرات تحت عنوان "انسان و جامعه در علم" را شنیده بود و در همان سال نیز کتاب جولویوس کرافت با عنوان *ناممکن بودن علوم انسانی* (کرافت، ۱۹۵۷/۱۹۳۴) را خوانده بود. کرافت در کتاب خود استدلال کرده بود که کسانی که مدعی تفاوت

بنیادین علوم اجتماعی و تاریخ از علوم طبیعی‌اند بر خطا هستند. پوپر به کرافت متذکر شده بود که با نتیجه‌گیری کتابش موافق است (هاکوهن، ۲۰۰۰، فصل هشتم).

استدلال‌های کرافت و نیز سخن‌رانی نویرات، در کنار عوامل دیگری که در ذیل به‌برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم، پوپر را به این نتیجه رساند که مشکل تنها شبه علم بودن مارکسیسم نیست بلکه منطق علوم اجتماعی آن‌گونه که در دوران او ترویج می‌شود نیازمند ارزیابی نقادانه است. ایده تالیف *فقر فلسفه اصالت تاریخ*، به‌منزله اثری برای ارائه رویکرد تازه‌ای به‌منطق علوم اجتماعی که هم از موضع مارکسیست‌ها و تاریخ‌گرایان به‌دور باشد و هم اشتباه قائلان به‌تباین ذاتی علوم انسانی-اجتماعی و علوم طبیعی را تصحیح کند در این دوران در اندیشه پوپر نقش بست. پوپر در ۱۹۳۶ به دعوت هایک یک سخن‌رانی با عنوان "فقر فلسفه اصالت تاریخ" در مدرسه علوم اقتصادی و سیاسی دانشگاه لندن ارائه کرد. در سال بعد و در زمانی که در زلاند نو که در آن یک پست دانشگاهی به‌دست آورده بود (پوپر، ۱۹۷۴)، مطالعه کتاب فلیکس کافمن که از پدیدارشناسان سرشناس اتریش بود و تالیف جامعی در خصوص تاریخچه بحث‌های روش‌شناسانه با عنوان *روش‌شناسی علوم اجتماعی* (کافمن، ۱۹۳۶/۱۹۴۴) فراهم آورده بود وی را با این تاریخچه آشنا ساخت. از جمله دانسته‌های مفیدی که پوپر در ضمن مطالعه این کتاب کسب کرد نظریه نمونه‌های ایده‌ال وبر و نیز مدل عقلانیت هدف-محور^۱ پیشنهادی او بود که در میان دیگر متدولوژی‌های مورد بحث رهیافت موثرتری را به‌علوم اجتماعی ارائه می‌کرد.

اما کار بر روی منطق علوم اجتماعی در *فقر فلسفه اصالت تاریخ* به‌واسطه وقوع جنگ متوقف شد و پوپر در عوض انرژی خود را صرف تکمیل کتاب *جامعه باز و دشمنان آن* (۱۹۴۵) کرد. در عین حال مطالعه مقالات هایک درباره روش‌شناسی که پوپر در سال ۱۹۴۳ به‌انجام آن مبادرت ورزید، وی را متوجه ساخت که اطلاعاتش درباره تاریخچه روش‌شناسی علوم اجتماعی هنوز خرسند کننده نیست (هاکوهن، ۲۰۰۰، فصل هشتم).

سال‌های ۱۹۴۴ و ۱۹۴۵ سال‌های تعیین‌کننده برای شکل‌گیری اندیشه پوپر درباره منطق علوم اجتماعی بود. پوپر اینک احساس می‌کرد بازه کافی معرفت‌نظری برای بسط دیدگاه‌های خود در خصوص روش‌شناسی علوم اجتماعی کسب کرده است. در این مسیر "گفت‌وگوای غایبانه" و نقادانه با متفکرانی که آرائشان را مطالعه کرده بود سهم بزرگی در شکل دادن بیشه‌های او داشت. یکی از این متفکران وبر بود که به‌گفته برخی از نویسندگان، پوپر در رویکرد اصلی روش‌شناسانه خود به‌علوم اجتماعی، یعنی آن‌چه را که وی منطق موقعیت یا تحلیل موقعیت نامید بهره زیادی از او برده است (جیکوب، ۱۹۹۰: ۵۶۰). اما در روی آوری پوپر به‌مباحث مربوط به منطق علوم

۱. Aim-oriented rationality

اجتماعی تنها نویرات و هایک و وبر نبودند که بر پوپر تاثیر گذاردند.^۱ چنان که پیش‌تر اشاره شد آثار دیلتای که در آن بر تباین ذاتی علوم انسانی (و اجتماعی) و علوم طبیعی تاکید شده بود (دیلتای ۱۹۸۹) و نیز بحث‌های اقتصاد دانان و مورخان در این خصوص که آیا در تاریخ و اقتصاد قوانین عام و کلی وجود دارد یا آن که این علوم صرفاً بیانگر رخداد‌های خاص و رفتار کنشگران معین‌اند و آثار فیلسوفان و جامعه‌شناسان اتریشی و آلمانی در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم همگی در شکل دادن بیشه او در این زمینه که حوزه علوم انسانی و اجتماعی نیز به‌راه‌گشایی‌های اساسی در قلمرو روش‌شناسی نیاز دارد، نقش مهمی ایفا کردند.

اما بحث‌های نظری و گفت‌وگوهای غایبانه و یا حضوری با متفکران مختلف تنها منبع جلب توجه پوپر به بحث‌های نظری در حوزه علوم اجتماعی و انسانی (در صورت عام آن که در برگیرنده علوم سیاسی نیز هست) به‌شمار نمی‌آمد. پوپر چنان که در خود زندگی‌نامه فکری‌اش متذکر می‌شود توجه‌اش به مسائل اجتماعی و سیاسی از رهگذر تجربه کوتاهش از عضویت در حزب کمونیست اتریش و گفت‌وگوها مدافعان پرشور مارکسیسم و نیز تجربه همکاری با آدلر، روان-تحلیلگر سرشناس اتریشی و نیز طرفداران فروید و سپس مشاهده تبعات نامطلوب فاشیسم و توتالیتاریانیسم در اروپا به اهمیت روشنگری‌های نظری در قلمرو علوم انسانی و اجتماعی جلب شد. در مقدمه *اسطوره چارچوب* به یک تجربه سرنوشت ساز اشاره می‌کند ککی پیش از ۱۹۳۳، سال به قدرت رسیدن هیتلر اتفاق افتاده بود و طی آن در جریان یک تظاهرات، یک عضو جوان حزب ناسیونال سوسیالیست که نه نظامی بود و نه پلیس اما یونیفورم حزب را بر تن داشت با پوپر به‌جرّ و بحث می‌پردازد. پوپر می‌نویسد: "مرد جوان به من گفت: 'ببینم، می‌خواهی بحث کنی؟ من بحث نمی‌کنم؛ من شلیک می‌کنم!'"

این تجربه‌ها، چنان که وترستن متذکر شده است موجب شد تا شماری از مسائل در قلمرو علوم اجتماعی و انسانی برای پوپر اهمیت پیدا کنند. از جمله این مسائل این که: (۱) چگونه نیات خیر به نتایج فاجعه آمیز منجر می‌شود؟ و (۲) چگونه مردم در فرهنگ‌های مختلف تحت تاثیر جاذبه توتالیتاریانیسم قرار می‌گیرند و راز جاذبه داشتن جوامع بسته برای افراد چیست؟ (۳) رویدادها را در علوم اجتماعی چگونه می‌توان تبیین کرد؟ (۴) تغییرات در سطح جوامع در علوم اجتماعی چگونه

۱. ماجرای داد و ستدهای علمی میان پوپر و هایک نیز داستانی بغایت نکته آموز از حیث مباحث معرفت‌شناسانه و روش‌شناسی علوم است که صاحب این قلم امیدوار است بتواند بخواست خدا در نوبتی مناسب بدان بپردازد و آن را در قالب مقاله‌ای به خوانندگان فارسی زبان ارائه دهد. در این‌جا اما به اعتبار آن که هدف صرفاً مقایسه میان دیدگاه‌های وبر و پوپر است از پرداختن به دیدگاه‌های هایک خودداری می‌شود.

تبیین می‌شوند؟) ۵) رویداد های تاریخی چگونه تبیین می‌شوند؟ ۶) چگونه می‌توان بر نسبی‌گرایی در علوم اجتماعی غلبه کرد؟ ۷) کدام کنش‌ها اخلاقی‌اند؟ (وترستن، ۲۰۰۶: ۲۶، ۳۰-۳۱).

پوپر دریافت که مدل وبری نمی‌تواند به این پرسش‌ها پاسخ دهد. رهبر کاریزماتیک در مدل پوپری جایی برای تبیین عقلانی تحولات باقی نمی‌گذارد. از این گذشته دیدگاه وبر در خصوص سنخ ایده‌آل و نیز کارکرد نظام دیوان‌سالاری (بورو کراسی) که ناظر به ماهیتی کارکرد گرایانه (فونکسیونالیستی) است نیز کمکی برای پوپر نبود زیرا این دیدگاه از جمله منجر به این نتیجه نامطلوب می‌شد که نظم بوروکراتیک نوعی تجلی وجه تعیین گرایانه تکنولوژی مدرن است: قفس آهنین نظم مدرن به نحو مستقل از اهداف کنشگران، کارکرد خود را محقق می‌ساخت. اما یکی دیگر از لوازم پای‌بندی به یک مدل کارکردگرایانه برای توضیح تحولات جامعه نیز آن است که این مدل صرفاً برای شرایطی که نهادها و ساختارهایی در کارند که کسی درباره نحوه عملشان چون و چرا نمی‌کند کارکرد دارد. این شرایط تنها در جوامع بسته برقرار است که ایده‌آل پوپر نبود.

پوپر چنان‌که پیش‌تر اشاره شد از وبر دو مفهوم "اصل عقلانیت" و "فردگرایی روش‌شناسانه" را وام گرفت (وترستن، ۲۰۰۶: ۳۷؛ جیکوبز، ۱۹۹۹: ۵۶۰). اما با بسط ظرفیت‌های تبیین‌گرانه هر دو، آن‌ها را در چارچوب نظری جامع‌تری که خود برای پاسخ داده به پرسش‌هایی که در ذهن داشت به کار گرفت. مدل وبری به هیچ روی برای هدفی که پوپر در نظر داشت کفایت نمی‌کرد. به‌عنوان مثال، وبر موجه‌گرا^۱ بود و به این اعتبار اصل عقلانیت او در نهایت به امری غیر عقلانی ختم می‌شد: نه پذیرش عقلانیت و نه اساساً اتخاذ هر موضع دیگری را نمی‌توان عقلاً موجه ساخت زیرا موجه سازی ناممکن است (میلر، ۱۹۹۴؛ ۲۰۱۷؛ ۱۳۸۹/۲۰۰۷). با این حال توجه به این نکته که کنشگران عقلانی عمل می‌کنند برای بسط مدلی که پوپر جهت تبیین تحولات اجتماعی در نظر داشت بسیار مفید بود. از این گذشته آن‌چنان‌که هاف (۱۹۸۸) توضیح می‌دهد دیدگاه‌های پوپر و وبر از جهات دیگری نیز با یکدیگر قرابت داشت. از جمله این موارد این که وبر (و نیز ریکرت) در قلمرو معرفت‌شناسی همچون پوپر، بنیادگرا نبودند؛ وبر نیز مانند پوپر به رویکردهای متکی به اصالت روان‌شناسی و از آن جمله رویکرد هرمنیوتیستی دیلتای که سویه اصالت روان‌شناسانه داشت، انتقاد داشت، و همچون پوپر به محفوف بودن مشاهدات در نظریه‌ها قائل بود هاف، ۱۹۸۸: ۸-۱۰). به‌موارد مورد اشاره هاف همچنان می‌توان موارد دیگری را افزود. به این موارد در ادامه اشاره خواهد شد.

پوپر بحث‌های روش‌شناسانه خود را بر چند محور اصلی متمرکز ساخت. در هر یک از محورها که به‌برخی با تفصیل بیشتر در ذیل خواهیم پرداخت، پوپر که پیشتر در منطق پژوهش علمی (۱۹۳۴) دیدگاه‌های پوزیتیویست‌ها در باب ماهیت علم را مورد نقادی قرار داده بود نقد رویکرد

۱. justificationist

طرفداران علوم فرهنگی و پاسخ‌گویی به‌اصلی‌ترین استدلال‌ات مدافعان این علوم در خصوص تبیین ذاتی میان علوم انسانی و اجتماعی و علوم فیزیکی و زیستی را وجهه همت خود قرار داد. طرفداران علوم فرهنگی مدعی بودند که در این علوم بر خلاف علوم فیزیکی و زیستی پدیدارها تکرار پذیر نیستند و منحصر به‌فردند، بسیار پیچیده‌ترند، در مورد آن‌ها آزمایش‌های سامان یافته نمی‌توان انجام داد و صرفاً می‌باید به‌مشاهده بسنده کرد زیرا هر نوع تلاش برای مداخله محقق در موقعیت در دست بررسی، موجب تغییر در اوضاع و احوال تحت مطالعه می‌شود، تبیین‌های علی در آن‌ها راه به‌جایی نمی‌برد بلکه آن‌چه اهمیت دارد فهم آن چیزی است که در ذهن کنش‌گر می‌گذرد، قوانین کلی در این علوم یافت نمی‌شوند. پوپر در پاسخ این دعاوی توضیح داد که اولاً منحصر به‌فرد بودن پدیدارها خصلت ویژه علوم اجتماعی و انسانی نیست بلکه یکی از خاصه‌های واقعیت (خواه طبیعی و خواه برساخته آدمی) است. به این اعتبار در هر یک از علوم که جنبه‌ای از جنبه‌های طبیعت مورد بررسی قرار گیرد، محقق هر بار با پدیداری تازه که احیاناً صرفاً مشابه پدیدار پیشین است اما به‌هیچ روی با آن این‌همانی ندارد، مواجه است. ثانیاً، درجه پیچیدگی پدیدارهای طبیعی نیز به‌گونه‌ای نامتعیین (عیناً نظیر درجه پیچیدگی پدیدارهای اجتماعی و انسانی) بالاست، ثالثاً، در علوم طبیعی نیز مداخله پژوهشگر در موقعیت پدیدار تحت مطالعه تغییر ایجاد می‌کند، این امر به‌روشن‌ترین صورت در بررسی پدیدارهای کوانتومی مشهود است (هرچند منحصر به آن‌ها نیست)، رابعاً، تفاوت میان فهم و تبیین صرفاً تفاوت در شدت و ضعف است و نه تفاوت کیفی و ماهوی، خامساً، از یک‌سو قوانین موجود در علوم اجتماعی قوانینی پیش‌پاافتاده، هرچند کلی‌اند، ثانیاً قوانین پدیدار شناسانه (ناظر به موقعیت‌های مشخص) در این علوم را می‌توان با یک تعبیه آشنای منطقی (عکس نقیض قضایای شخصیه) به‌قوانین کلی بدل کرد (پوپر، ۱۹۵۷، ۱۳۸۴ مقاله هفتم، بن اسرائیل، ۱۹۸۲ مندرج در پایا ۱۳۹۹/۱۳۸۴؛ وترستن، ۲۰۰۶؛ پایا، ۱۳۹۶، ۱۳۹۹).

اگر از توضیحات کلی فوق توجه خود را به‌برخی جنبه‌های برجسته‌تر بحث‌های روش‌شناسانه پوپر در قلمرو علوم اجتماعی و سیاسی معطوف کنیم آن‌گاه در فهرستی که می‌باید مد نظر قرار دهیم یکی از مباحث اصلی بحث عینیت خواهد بود. پوپر در خصوص بحث عینیت با نظر وبر در این مورد که دانشمند باید استانداردهای بالایی را، آن‌گونه که مد نظر وبر است احراز کند موافق نبود. او دانشمندان را از این حیث همچون بقیه اعضای جامعه تلقی می‌کرد که در میانشان همه گونه شخصیت و گرایش یافت می‌شود. او در تلاش برای یافتن راه حلی برای مساله عینیت از جمله از نکته بدیعی که در فلسفه سیاسی خود مطرح ساخته بود بهره گرفت. در بحث از فلسفه سیاسی در *جامعه باز و دشمنان آن* (۲۰۰۲/۱۹۴۵)، پوپر به این نتیجه رسیده بود که در امر اداره دولت، جست‌وجو برای یافتن حکمرانی ایده‌آل که واجد عالی‌ترین خصلت‌های شخصیتی و اخلاقی باشد، کوششی عبث است و تاکید کرده بود که این پرسش فلسفه سیاسی سنتی که چگونه می‌توان

حکمرانی ایده‌آل یافت می‌باید با این پرسش جدید تعویض شود که "چگونه می‌توانیم نهادهای سیاسی را سازمان‌دهی کنیم که بتوان مانع عمل حکمرانان بد یا بی‌کفایت شد پیش از آن که زیان زیادی وارد آورند" (پوپر، ۲۰۰۲/۱۹۴۵: ۱۳۲). زمینه دیگری که راه‌گشای پوپر برای دست‌یابی به راه حلی درخور برای مساله عینیت در تکاپوهای معرفتی شد، توجه او به نقش نقادی در تصحیح خطاهای معرفتی بود. ترکیب این دو اندیشه، یعنی نقش کلیدی و محوری نهادها و نقادی، پوپر را به این نتیجه رساند که عینیت در تکاپوهای معرفتی درگرو آن است که دعاوی در حیطه عمومی (که علاوه بر حضور افراد دیگر در آن، متشکل از انواع نهادها، از جمله نشریات آکادمیک و مراجع علمی است) مورد ارزیابی نقادانه گیرد. صاحب این قلم در مقاله‌ای که با الهام از رویکرد پوپر در باب عینیت در علوم اجتماعی و انسانی تحریر کرده است، اندیشه پوپر را در قالب این عبارت صورت‌بندی کرده است: عینیت دعاوی معرفتی درگرو آن است که در حیطه عمومی دست‌رس‌پذیر و نقد‌پذیر باشند (پایا، ۱۳۹۵: ۳۹۴-۴۳۳).

یکی دیگر از مسائلی که در حوزه علوم انسانی و اجتماعی توجه پوپر را به خود جلب کرده بود و می‌باید در این مقام برجسته شود بحث‌های مربوط به فلسفه اصالت تاریخ بود. این واژه ابداع خود پوپر بود و مورخان و جامعه‌شناسان با آن آشنایی نداشتند (هاکوهن، ۲۰۰۰: ۳۵۳-۳۵۸). پوپر برای تکمیل مدلی که صورت اولیه آن را در مقاله‌ای که با عنوان "فقر فلسفه اصالت تاریخ" (۱۹۴۴) تحریر کرده بود از دیدگاه‌های خود در کتاب *منطق پژوهش علمی* (۱۹۳۴) بهره گرفته بود و از روش‌شناسی‌های موجود در میان مورخان و جامعه‌شناسان، که آنان را به دو گروه ناتورالیست و ضد-ناتورالیست تقسیم کرده بود استفاده نکرد. نظریه اصلی کتاب علیه همه دیدگاه‌های یوتوپایی درباره سیر تاریخ بود که ادعا می‌کرد به‌قوانینی دست یافته است که مسیر آینده تاریخ را پیش‌بینی می‌کند. نظریه پوپر درباره فلسفه اصالت تاریخ در کتاب *جامعه باز و دشمنان آن* (که تالیف آن موجب شد تا تکمیل مقاله *فقر فلسفه اصالت تاریخ* به‌تعمیق بیفتد^۱)، در هیئتی دقیق‌تر مطرح شد و پوپر به‌تفصیل به‌نقد آراء افلاطون و هگل و مارکس پرداخت که پیشتر آنان را به‌عنوان نمایندگان دیدگاه فلسفه اصالت تاریخ معرفی کرده بود.

هم در *جامعه باز* و هم در *فقر فلسفه اصالت تاریخ* که متن آن در قالب یک کتاب با تاخیر بسیار در ۱۹۵۷ انتشار یافت، پوپر در تلاش بود تا به دو پرسش اساسی در خصوص پدیدار توتالیتاریانیسم پاسخ دهد: (۱) چگونه نیات خوب منجر به‌بروز فجایع می‌شود، (۲) چگونه اندیشه‌های خطرناک قبول عام

۱. مقاله پوپر در نشریه‌ای که هایدک سردبیر آن بود، یعنی نشریه *اکنومیکا*، در سه قسمت طی سال‌های ۱۹۴۴-۱۹۴۵ انتشار یافت. پوپر ابتدا مقاله را برای نشریه *مابند* (ذهن) به سردبیری جی ئی مور ارسال کرده بود. اما مور با انتشار آن موافقت نکرد.

می‌بایند (وترستن، ۲۰۰۶: ۲۵). توجه پوپر به این دو مساله به‌زودی نظر او را به‌مسائل دیگری که با آن دو مرتبط بود و نیز با بحث‌های مربوط به روش‌شناسی علوم اجتماعی و انسانی، و جایگاه این علوم در مقایسه با علوم طبیعی ارتباط داشت جلب کرد. از جمله این مسائل نظریه‌ای در باب تبیین کنش‌های انسانی بود. این مساله به‌نوبه خود با دو پرسش دیگر مرتبط بود: (۱) هدف پژوهش‌های اجتماعی چیست؟ (۲) آیا علوم اجتماعی قادر به کشف قوانین کلی هستند و آیا اساساً چنین قوانینی در علوم اجتماعی و نیز در تاریخ وجود دارند؟ (وترستن، ۲۰۰۶: ۲۶)

وبر پیشتر اعلام کرده بود که بر خلاف نظر بسیاری از مورخان در تاریخ قوانین کلی وجود ندارد و قوانین ارائه شده قوانینی پیش پا افتاد (وترستن، ۲۰۰۶). پوپر این رای وبر را مقبول یافت، هرچند که همچنان وبر را هستورسیست به‌شمار می‌آورد. دلیل این امر آن بود که وبر با آن که به‌وحدت روش‌شناسانه میان همه علوم قائل بود، علوم اجتماعی را تاریخی به‌شمار می‌آورد و همین امر برای پوپر برای هستورسیست دانست وبر کافی بود (هاکوهن ۲۰۰۰، ۴۷۶). پوپر اما بحث مربوط به عدم وجود قوانین کلی در تاریخ را به شیوه‌ای به مراتب دقیق‌تر و جامع‌تر از وبر بسط داد. او بحث خود را از یک‌سو با تمییز گذاردن میان قوانین و روندها و انتقاد از جان استوارت میل در این خصوص دنبال کرد که او میان "قوانین عام" و "شرایط اولیه" که برای استنتاج نتایج در خصوص رویدادهای خاص ضروری‌اند با دقت تفاوت نگذاشته است و همین بی‌دقتی را در خصوص تمییز گذاردن میان "قوانین عام" و "روندها" اعمال کرده است (فقر فلسفه اصالت تاریخ ۱۹۵۷).

پوپر، همچنان که اشاره شد، قوانین موجود در علوم اجتماعی را قوانینی پیش پا افتاده محسوب داشت و وظیفه تبیین در علوم اجتماعی را از جمله (اما نه بالتمام) ارزیابی نتایج ناخواسته رفتار کنشگران اعلام کرد. بحث درباره تبیین در علوم اجتماعی یکی از محوری‌ترین مسائل در مقایسه میان آراء وبر و پوپر است. پوپر در کتاب *منطق پژوهش علمی* که به‌سال ۱۹۳۴ منتشر ساخته بود برای نخستین بار مدلی را موسوم به فرضیه‌ای-قیاسی^۱ برای تبیین در حوزه علوم طبیعی ارائه کرده بود (پوپر ۱۹۳۴). او در سال ۱۹۴۴ و در مقالاتی که بعداً به‌صورت کتاب *فقر اصالت تاریخ* نشر یافتند به‌روشنی توضیح داد که این مدل در علوم اجتماعی و انسانی نیز کاملاً کاربرد دارد.^۲ وبر اما با

۱. hypothetical-deductive این مدل با عنوان مدل قانونمند-قیاسی nomological-deductive نیز شناخته

می‌شود

۲. کارل همپل در سال ۱۳۹۷ یک بررسی از کتاب پوپر *منطق پژوهش علمی* (۱۹۳۴) را در نشریه Deutsche Literaturzeitung (نشریه ادبی به زبان آلمانی) منتشر ساخت (پوپر، ۱۹۴۴). در سال ۱۹۴۲ همپل در مقاله‌ای با عنوان "کارکرد قوانین کلی در تاریخ" از مدل قیاسی-قانونمند بی‌هیچ ارجاع و ادعان به پیشاهنگی پوپر در ارائه آن، به عنوان مدل مناسب برای تبیین در حوزه علوم تاریخی نام برد. پوپر، چنان که هاکوهن متذکر شده است دریافت: "... که همپل از مدلی که او در کتاب *منطق پژوهش علمی* برای تبیین علیت ارائه داده، به اسم خود بهره گرفته است بی آن که

کاربرد این کاملاً مخالف بود (هاف، ۱۹۸۸: ۲). پوپر نحوه کاربرد مدل تبیین قیاسی-فرضیه‌ای را این‌گونه توضیح داد:

قصدم ندارم این را بیان کنم که هیچ تفاوتی میان روش‌های علوم تاریخی و روش‌های علوم نظری طبیعت و اجتماع وجود ندارد؛ چنین تفاوت‌هایی، حتی میان خود علوم طبیعی مختلف و نیز علوم اجتماعی مختلف بوضوح وجود دارد. (به عنوان مثال، تحلیل بازارهای رقابتی را با تحلیل زبان‌های مشتق از زبان لاتین [اسپانیایی، پرتغالی، فرانسوی، و رومانیایی] مقایسه کنید). اما با کُنت و میل - و بسیاری دیگر، نظیر مینگر - موافقم که این روش‌ها در این دو حوزه از بنیاد یک‌سانند (هرچند روشی که من در ذهن دارم احیاناً با آنچه آنان در ذهن دارند متفاوت است). این روش‌ها همواره مبتنی است بر عرضه تبیین‌های علی، و بر آزمودن آن‌ها (به وسیله [تکیه بر] پیش‌بینی). این روش فرضیه‌ای-قیاسی نامیده شده است، و یا بیشتر روش فرضیه‌ای، زیرا با [اصل] یقینی بودن مطلق هر گزاره علمی که آن را مورد آزمون قرار می‌دهد مخالفت می‌ورزد؛ این گزاره‌ها همواره مشخصه یک فرضیه موقت را حفظ می‌کنند، حتی اگر مشخصه فرضیه بودن آن‌ها، پس از آن که از شمار زیادی آزمون سخت سربلند بیرون آمدند وضوح خود را از دست بدهد. ... آنچه اهمیت دارد درک این نکته است که علم همواره با تبیین‌ها، پیش‌بینی‌ها، و آزمون‌ها سروکار دارد و این که روش آزمودن فرضیه‌ها همواره یکسان است. از فرضیه‌ای که باید مورد آزمون قرار گیرد - مثلاً، یک قانون کلی - همراه برخی گزاره‌ها که برای این مقصود [یعنی آزمودن فرضیه] مشکل‌افزا محسوب نشد - مثلاً، برخی شرایط اولیه - ما چند پیش‌بینی استنتاج می‌کنیم. سپس این پیش‌بینی‌ها را، هر گاه امکان‌پذیر باشد، با نتایج حاصل از تجربه‌های سامان یافته یا مشاهدات

به حق وی اذعان کند ... " (هاکوهن، ۳۲۳). از این رو پوپر در یکی از سلسله مقالاتی که در سال ۱۹۴۴ با عنوان "فقر فلسفه اصالت تاریخ" انتشار یافت (و بعداً در سال ۱۹۵۷ به صورت یک کتاب منتشر شد) در ضمن یک پاورقی و در بحث از مدل قیاسی-قانونمند چنین نگاشت: "نظریه مرا می‌توان با نظر مورتون وایت "تبیین تاریخی" (مابند، ۱۹۴۳، شماره ۵۲، صفحات ۲۱۲ و بعد از آن) مقایسه کرد. وایت نظر خود را بر پایه تحلیل من از نظریه تبیین علی قرار می‌دهد که کارل همپل آن را در مقاله‌ای عیناً بازتولید کرده است. مع هذا وایت به نتایجی کاملاً متفاوت می‌رسد. او با عزل نظر از علاقه خاص مورخان به رویدادهای منفرد، مدعی می‌شود که یک "تبیین" تاریخی است اگر که با کاربرد اصطلاحات (و نظریه‌های) جامعه‌شناسانه مشخص شود. (۱ پوپر ۱۹۵۷، ۱۴۵). مقاله پوپر اگرچه به زبان انگلیسی منتشر شده بود کمتر دیده شد. همپل در مقاله مشترکی با پل اوپنهایم که به سال ۱۹۴۸ انتشار یافت و اکنون در زمره مقالات کلاسیک فلسفه علم است، مدل تبیین قیاسی-منطقی را به عنوان محصول مشترک دو نویسنده مقاله به خوانندگان انگلیسی زبان معرفی کرد. ترجمه انگلیسی کتاب آلمانی پوپر، که در آن این مدل برای نخستین بار معرفی شده بود، با چند سال تاخیر به خوانندگان عرضه شد.

دیگر مواجه می‌کنیم. توافق با این نتایج به‌منزله تقویت فرضیه مورد نظر تلقی می‌شود، هرچند نه به‌منزله اثبات نهایی آن؛ تعارض آشکار به‌منزله رد یا ابطال آن محسوب می‌شود.^۱ برطبق این تحلیل تفاوت زیادی میان تبیین، پیش‌بینی، و آزمون وجود ندارد. تفاوت ناظر به تفاوت در ساختار منطقی نیست بلکه از سنخ تفاوت در تاکید است، بستگی دارد به آن‌چه که ما به‌عنوان مساله خود در نظر گرفته‌ایم و آن‌چه که چنین تشخیص نمی‌دهیم. اگر مساله ما دست‌یابی به یک پیش‌بینی نباشد، حال آن که مساله خود را یافتن شرایط اولیه یا برخی از قوانین کلی (یا هر دو) در نظر گرفته باشیم که از آن‌ها احیاناً یک "پیش‌بینی" که در اختیار داریم استنتاج شود، در آن صورت به‌دنبال یک تبیین هستیم ("پیش‌بینی بی" که در اختیار داریم نقش "عبارت نیازمند تبیین" را ایفا می‌کند. اگر در نظر بگیریم که قوانین و شرایط اولیه را در اختیار داریم (نه این که بخواهیم پدیدایشان کنیم) و از آن‌ها صرفاً به‌منظور استنتاج پیش‌بینی مورد نظر استفاده کنیم، به این نیت که از این طریق به اطلاع تازه‌ای دست یابیم، در این صورت در تلاشیم تا پیش‌بینی بکنیم. (این حالتی است که در آن نتایج علمی خود را به کار می‌بریم.) و اگر در نظر بگیریم یکی از مقدمات، یعنی، یک قانون عام یا یکی از شرایط اولیه، مشکل افزاست، و پیش‌بینی چیزی است که باید با نتایج آزمایش سامان یافته مقایسه شود، در آن صورت سخن از آزمون مقدمه مشکل افزا در میان آورده‌ایم.

نتیجه عبارت است از گزینش فرضیه‌هایی که از آزمون سربلند بیرون آمد و حذف فرضیه‌هایی که در برابر آزمون تاب نیاورد و بنابراین رد شد (پوپر، ۱۹۵۷: ۱۳۱-۱۳۳، تاکید در اصل).

ساختار مدل فرضیه‌ای-قیاسی چنین است:

$H_1, H_2 \dots H_k$	فرضیه‌ها یا قوانین کلی
$C_1, C_2 \dots C_r$	احکام و قضایایی درباره شرایط اولیه (و مرزی)
E	توصیف نتیجه (پدیدار) مورد نظر

پوپر مدل قیاسی-فرضیه‌ای را در قالب یک چارچوب یک مدل کلی‌تر که آن را مدل ویژه برای علوم اجتماعی و نیز علوم انسانی در نظر گرفته بود به‌کار گرفت. مدل مورد اشاره، "مدل منطق موقعیت یا تحلیل موقعیت" نام دارد که به گفته پوپر برای ارزیابی تحولات و پدیدارهای اجتماعی مدلی کارآمد است (پوپر، ۱۳۸۸). این مدل، بر خلاف مدل‌های رایج در علوم اجتماعی اولاً و بالاصاله

^۱ corroboration
^۲ explicandum

مدلی دلیل-محور است و نه علت-محور. به عبارت دیگر، در این مدل به اهداف کنشگران در موقعیت‌ها و استدلال‌های آنان برای رسیدن به آن اهداف توجه می‌شود و به عللی که موجب بروز رویدادهایی در درون موقعیت‌ها می‌شود یا به منزله نتایج ناخواسته کنش‌های کنشگران، ناشی از پی‌گیری اهداف مورد نظر به وسیله آنان، نظر می‌گردد و یا به منزله جنبه‌های طبیعی موجود در موقعیت که می‌توانند نقش مانع یا فرصت را برای کنشگران در رسیدن به اهدافشان ایفا کنند. (پوپر، ۱۹۵۷/۱۹۴۴؛ ۲۰۰۰/۱۹۴۵؛ ۱۳۸۸/۱۹۷۹؛ پایا، ۱۳۹۵).

اجزاء اصلی مدل منطق موقعیت یا تحلیل موقعیت برای تحلیل رویدادها و نیز تحولات در تاریخ و اجتماع عبارت است از: (۱) محدوده‌ای که "موقعیت" در دست تحلیل را در زمان و مکان مشخص می‌ساخت، (۲) شماری از کنشگران اصلی، (۳) شماری از کنشگران فرعی، (۴) نهادها (از جمله قوانین و سنت‌ها و سازمان‌ها)ی موثر در موقعیت، و بالاخره (۵) هستارهای طبیعی و برساخته موجود در موقعیت که در مقام مانع یا فرصت برای کنشگران نقش ایفا می‌کنند.

پوپر برای کنشگران در درون موقعیت سه خاصه در نظر می‌گیرد: (۱) هر یک از کنشگران پیشاپیش واجد معرفتی (در حد خود) از موقعیتی که در آن قرار دارد و محیط فراختر در برگیرنده آن (در زمان-تاریخ و مکان) است، (۲) هر کنشگر اهداف خاصی را در موقعیت دنبال می‌کند. این هر دو جنبه (۱ و ۲) را تحلیلگر به‌نحو گمانه‌زانه در مورد هر کنشگر مشخص می‌سازد. و بالاخره خاصه سوم عبارت است از اسناد "عقلانیت" به‌کنشگران: هر کنشگر در درون موقعیت بر اساس شناخت خود از موقعیت برای دستیابی به‌اهدافی که دارد دست به‌گزینش و عمل می‌زند (پوپر، ۱۳۸۴، مقالات هفتم و هشتم). پوپر بر خلاف وبر، اصل عقلانیت را اصلی با محتوای تجربی و بنابراین ابطال پذیر می‌داند: این امکان وجود دارد که کنشگران رفتاری کاملاً خلاف عقل داشته باشند. اما در چنین صورتی، تبیین علی کاربرد خود را از دست می‌دهد و تحلیلگر می‌باید صرفاً به‌عللی که منجر به‌بروز رفتار کنشگران شده است نظر کند (پوپر، ۱۳۸۸، فصل هشتم، ۱۹۷۹؛ پایا، ۱۳۹۵).

پوپر تأکید دارد که در بهره‌گیری از مدل تحلیل موقعیت، تحلیلگر در مورد هر یک از اجزاء مدل، باید به‌روشنی توضیح دهد که چرا (یعنی بر اساس کدام دلایل) گزینه‌ای را که پیشنهاد کرده برگزیده است. به‌عنوان مثال چرا مرز "موقعیت" (از میان شمار بالقوه نامتناهی مرزهای ممکن) آن‌گونه که تحلیلگر در نهایت آن را معرفی کرده، انتخاب شده است. در عین حال کنشگر باید بکوشد برای هر یک از کنش‌های کنشگران نیز دلیلی در تحلیل خود در نظر بگیرد.

مدل منطق موقعیت/تحلیل موقعیت هم قادر به‌تبیین رفتار کنشگران است و هم توضیح رفتار نهادها و سازمان‌ها. اما در اینجا پوپر بر بهره‌گیری از اصل فردگرایی روش‌شناسانه تأکید دارد: نهادها و سازمان‌ها در تحلیل نهایی متشکل از افرادند و برآیند کنش‌های آنانست که با عنوان "نظر نهاد" یا "کنش سازمان" مورد اشاره قرار می‌گیرد (پوپر ۱۳۸۸، فصل هشتم، ۱۹۷۹؛ پایا، ۱۳۹۵).

پوپر در آثار بعدی خود استدلال کرد که دایره کاربرد منطق موقعیت را می‌توان به‌حیطه عمل همه ارگانیزم‌های زنده گسترش داد. در این حیطه آن‌چه که نظریه‌تطور بیان می‌کند در واقع عبارت است از به‌کارگیری منطق موقعیت در شرایطی که اطلاعاتی از تحولات آتی در اختیار ارگانیزم نیست و صرفاً واجد اطلاعاتی نسبی از موقعیتی است که در آن حضور دارد (پوپر، ۱۹۷۶؛ میلر، ۲۰۰۶).

پوپر، چنان که گذشت، هم‌رای با ویر، بر این نظر بود که قوانین مورد استفاده در علوم اجتماعی و تاریخ، بر خلاف علوم طبیعی، قوانینی پیش‌پا افتاد. در این علوم شرایط اولیه است که از اهمیت برخوردار است. قانون اصلی مورد نظر پوپر که در همه موقعیت‌ها و شرایطی به‌کار گرفته می‌شود که در آن کنشگران انسانی عمل می‌کنند، همان "اصل عقلانیت" است که پیشتر بدان اشاره شد. پوپر معتقد بود که هرچند این قانون کلی، قانونی پیش‌پا افتاده است که حتی می‌تواند در بسیاری از موارد (موقعیت‌ها) نادرست از کار در آید، اما وجود آن موجب "جان‌گرفتن" مدل می‌شود (پوپر، ۱۹۸۸، مقاله هشتم). شرایط اولیه، اما عبارتند از همه جنبه‌هایی که موقعیت را مشخص می‌سازد و نیز گزارش‌های مربوط به رفتار کنشگران. با کمک این دو دسته از مقدمات، مدل تحلیل موقعیت به تحلیلگر امکان می‌دهد که رفتارهای مشهود کنشگران و نتایج ناخواسته آنان را "تبیین" یا "پیش‌بینی" کند.

پوپر با نظر آنان که به وجود قوانین در تاریخ باور داشتند، یعنی کسانی که پوپر آنان را هیستوریسیست (قائلان به اصالت تاریخ) می‌نامید، کسانی که پیامبر گونه مدعی بودند به قوانینی که بر سیر تاریخ حاکم است دست یافت و به مدد آن قادر به یش‌بینی غایت نهایی حرکت تاریخ هستند به‌شدت مخالف بود. پوپر علاوه بر افلاطون و هگل و مارکس حتی جان استوارت میل را نیز در عداد هیستوریسیست‌ها جای داد. او در بحث از رویکرد هیستوریسیسم در فقر فلسفه تاریخ با نقل قولی از میل نشان داد که میل نیز همچون مارکس در زمره قائلان به فلسفه اصالت تاریخ (هیستوریسیسم) است:

روشی که اکنون ویژگی‌های آن مشخص شد از این قرار است که با آن می‌باید ... قوانین ... پیشرفت اجتماعی جُسته شوند. با کمک این روش از این ببعده ممکن است نه تنها در پیش‌نگری در تاریخ آینده نژاد انسان توفیق کسب کنیم که در معین ساختن ابزارهای مصنوعی بی نیز توفیق یابیم که احیاناً می‌توان از آن‌ها... برای شتاب بخشیدن به پیشرفت طبیعی تا آنجا که مفید باشد، بهره گرفت (میل، منطق، کتاب ششم، فصل دهم، بخش هشتم، مندرج در پوپر، ۱۹۵۷: ۷۲).

پوپر قول میل را با این قول از مارکس برگرفته از سرمایه مقایسه کرده بود:

زمانی که یک جامعه آن قانون طبیعی را که حرکتش را معین می‌کند کشف کند حتی در آن هنگام نیز نه می‌تواند دوره‌های طبیعی تحولش را در هم ادغام کند، نه آن که با حرکت یک

قلم آن‌ها را از جهان بیرون اندازد. اما این اندازه را می‌تواند انجام دهد: می‌تواند دردهای زایمان را کوتاه‌تر کند (مارکس مقدمه بر سرمایه، مندرج در پوپر، ۱۹۵۷: ۵۱).

در نقد نظر قائلان به وجود قوانین در تاریخ، پوپر متذکر شد که در تاریخ قوانین عام یافت نمی‌شود و تاریخ بر خلاف نظر هیستوریسیست‌ها بالضرورة به سمت غایتی که آنان تشخیص داد در حرکت نیست. کنشگران خود به تاریخ معنا می‌بخشند و با هر کنش تازه، یک یا شماری از ظرفیت‌ها نامتعیین موجود در واقعیت را بالفعل می‌کنند و با وارد ساختن این عناصر تازه، ترکیب پیشین میان اجزایی را که تا آن زمان در واقعیت به نحو بالفعل بر یکدیگر تاثیر می‌گذارند تغییر می‌دهند و راه را برای ظهور نتایجی کاملاً ناخواسته و نادانسته هموار می‌سازند (پوپر، ۱۳۸۸/۱۹۵۷، مقاله هفتم).

در حیطه عمل آدمیان نه تنها کنش‌های تکی بر طرح و نقشه هر کنشگر، که حتی رفتارهای غیر عقلانی آنان و نیز حوادث و رویدادهای طبیعی، همه و همه در بالفعل ساختن ظرفیت‌های بالقوه و بنابراین تغییر شرایط به گونه‌ای کاملاً غیر متعین نقش ایفا می‌کنند. این کنش‌ها و تحولات بالضرورة منجر به بروز شرایطی نامنتظر و غیر قابل پیش‌بینی می‌شود.

پوپر در عین حال تاکید کرد با بالا رفتن تراز معرفتی آدمیان و ازدیاد توانایی‌های تکنولوژیک آنان، قابلیت آدمی برای بالفعل ساختن ظرفیت‌های مضمحل در واقعیت به نحوی شتابناک در حال افزایش است و این امر می‌تواند به نحو بالقوه انواع خطرات را برای آدمیان و برای همه موجودات زمین و کل سیاره‌ای که آدمیان ساکن آنند ایجاد کند. با نظر به این جنبه‌ها، پوپر شیوه مهندسی اجتماعی گام به گام را برای ایجاد تحولات در جوامع پیشنهاد کرد. نکته اصلی در این طرح پیشنهادی آن بود که به اعتبار وجود خطر ظهور نتایج ناخواسته و نامطلوب، عقلانیت حکم می‌کند هر نوع تغییری در واقعیت به شیوه‌ای قابل کنترل اعمال گردد تا اگر نشانه‌هایی از تبعات نامطلوب مشاهده شد امکان مهار آن‌ها موجود باشد (پوپر ۱۳۸۴، مقاله هفتم؛ ۱۹۵۷).

وترستن مدعی است که مدل پوپر برای توضیح تحولات در عرصه اجتماع و تاریخ، برای شرایطی که در آن نظم‌های مستقر دچار تغییرات بنیادی می‌شود کفایت نمی‌کند و مدل پوپری نیز نهایتاً برای جوامعی کارکرد دارد که احیاناً "بسته" تلقی می‌شوند و ناگزیر برای بالابردن بازده عمل خود می‌باید از همان مشخصه‌های مدل‌های کارکردگرایانه بهره بگیرد (وترستن، ۲۰۰۶: ۳۶-۳۷). اما به نظر می‌رسد رای وترستن در این زمینه دقیق نیست. وترستن ادعا می‌کند که پوپر، بر خلاف وبر که تحولاتی را که از رهگذر فعالیت رهبر کاریزماتیک پدید می‌آید بیرون از دایره فعالیت عقل^۱ به شمار می‌آورد، این قبیل تحولات را غیر عقلانی می‌داند (وترستن، همان: ۳۸). اما این مدعا با دیدگاه پوپر هم‌سنخی ندارد. پوپر اقدامات رهبر کاریزماتیک را در چارچوب درک او از موقعیتی که در آن

۱. a rational

قرار دارد و واکنش کنشگران دیگر حاضر در موقعیت توضیح می‌دهد و دامنه تحولات را که در شرایط انقلابی به مراتب گسترده‌تر از دامنه آن‌ها در شرایط متعارف است، با نظر به اصل نتایج ناخواسته و نادانسته تبیین می‌کند.

در بررسی روش‌شناسی مختار پوپر و مقایسه آن با روش‌شناسی مورد نظر وبر می‌توان همچنان به‌موارد دیگری از مشابهت‌ها و تفاوت‌ها برخورد که توجه به آن‌ها می‌تواند برای دست اندرکاران پژوهش‌های جامعه‌شناسانه مفید باشد. از جمله این مشابهت‌ها آن‌که همان‌گونه که پوپر در بحث از منطق موقعیت بر این تأکید دارد که وظیفه تحلیل گر آن نیست که با "باز زیستن تجربه کنشگر" و یا "خود را به جای او قرار دادن" فرایندی را که در ذهن او می‌گذشته شناسایی کند و تأکید دارد که چنین امری ناممکن است، وبر نیز هرچند از مفهوم همدلی^۱ بهره می‌گیرد اما بر این رای است که همدلی بدین معنا نیست که شخص خود را در جای دیگری قرار دهد و به او تبدیل گردد. وبر در *اقتصاد و سیاست* می‌نویسد: "لازم نیست شخص سزار بوده باشد تا سزار را درک کند"، زیرا "از رهگذر مشارکت مشفقانه^۲، می‌توانیم بازه کافی ظرف و زمینه احساسی را که کنش در آن واقع شده است فراچنگ آوریم" (وبر، ۱۹۷۸: ۵؛ فقیه، ۱۳۸۸: ۹۴)

بحث همدلی و "خود را در جای دیگری قرار دادن" البته با بحث حائز اهمیت "فهم"^۳ و تفاوتی که مدافعان علوم فرهنگی میان آن و "تبیین"^۴ قائلند ارتباط وثیق دارد. در این‌جا هرچند از یک جنبه میان دیدگاه پوپر و وبر ظاهراً اختلاف وجود دارد (هرچند به توضیحی که می‌آید این "اختلاف" قابل رفع است و یا حداقل می‌توان از ابعاد آن کاست، اما از جنبه دیگر که اساسی‌تر است و مستقیماً به بحث رابطه فهم و تبیین مربوط می‌شود میان آراء اندو قرابت در خور توجهی قابل ملاحظه است. وجه تفاوت وبر و پوپر تأکید وبر بر مساله "معنا" و این نکته است که برای درک عمل کنشگر باید "معنایی" را در ذهن درک کرد. برای پوپر بحث‌های معنایی و زبانی صرفاً در حد ابزاری که مقدمات را برای ورود گمانه‌ها مهیا می‌سازند اهمیت دارد و نه بیشتر. برخلاف معانی که می‌توانند کشدار و یا چند پهلو، قراردادی، و ... باشند، و بنابراین امکان ارزیابی نقادانه‌شان احیاناً حاصل نشود، گمانه‌ها اساساً می‌باید به گونه‌ای صورت‌بندی شوند (با استفاده از عناصری که زبان در اختیار می‌گذارد) که امکان ارزیابی‌شان در حیطه عمومی به راحتی فراهم باشد. اما در بحث رابطه فهم و تبیین، موضع وبر بسیار به موضع پوپر نزدیک است زیرا وبر فهم را تابع تفسیر می‌داند (سودبرگ و آگوال، ۲۰۱۶: ۳۵۶-۳۵۹) و از این حیث (با ادبیات خود) کم و بیش

۱. empathy
۲. Sympathetic participation
۳. understanding
۴. explanation

همان نکته‌ای را مطرح می‌کند که پوپر از آن با محفوف بودن همه مشاهدات (و از آن جمله قرائت متون و یا نظاره کنش‌های کنشگران) در نظریه‌ها یاد می‌کند (پوپر، ۱۹۶۳/۲۰۰۰). رابطه میان فهم و تبیین رابطه "لفّ و نشر" است: فهم شخصی (که حتی برای خود شخص در قالب زبان و مفاهیم دسترس پذیر است) تا پیش از ورود به حیطه عمومی و در معرض نقد و ارزیابی قرار گرفتن، احیاناً واجد وجوهی آشکار ناشده (حتی برای خود شخص) است. تبیین صورت بسط یافته و به اصطلاح "چکش خورده" اندیشه‌ای است که به صورت ذهنی نزد شخص حاضر است (پایا، ۱۳۹۵/۲۰۱۹). مقایسه آراء وبر و پوپر را در خصوص روش‌شناسی علوم اجتماعی و انسانی با ذکر دو نکته دیگر، به اختصار و بی شرح و بسط چندان، به پایان می‌برم. نکته نخست ناظر است به یک تفاوت دیگر در دستاوردهای این دو متفکر در عرصه روش‌شناسی علوم اجتماعی و انسانی. این تفاوت راجع است به بحث نسبی‌گرایی. وبر، چنان که پیشتر اشاره شد موجه‌گراست و از آن‌جا که موجه‌سازی هیچ امری امکان پذیر نیست فلسفه و رویکردش نهایتاً مغلوب چالشی خواهد شد که "شکاک" (یعنی همان شخصیت فرضی که همه دعاوی معرفتی را از ابتدای تاریخ اندیشه تا کنون) مورد چالش قرار داده است پیش روی می‌گذارد. رویکرد پوپر، یعنی عقل‌گرایی نقاد، اما از این نقیصه به کلی عاری است. دلیل این امر آن است که عقل‌گرایی نقاد به هیچ روی به دنبال موجه‌سازی دعاوی معرفتی نیست و همه این قبیل دعاوی را گمانه‌هایی بیش نمی‌داند. در عین حال از آنجا که به صدق عینی قائل است، و مفهوم خطا را به رسمیت می‌شناسد، واقعیتی را که آن را مستقل از برسازندگی آدمیان به شمار می‌آورد، داور نهایی دعاوی معرفتی به شمار می‌آورد، از چالش "شکاک" آسیب نمی‌بیند. در عین حال عقلانیت نقاد به اعتبار آن که زمینه را برای کسب معرفت، علی‌رغم دست و پا زدن‌های شکاک، باز کرده است می‌تواند از موضع مقتدرانه خود شکاک را مورد نقد قرار دهد و او را متهم سازد که به عوض آن که به وظیفه خدمتگری خود به فاعلان شناسایی با نهیب زدن بر آنان و از غلتیدن در دام پذیرش‌های ساده لوحانه دعاوی برحذرشان داشتن عمل کند، به مانعی در مسیر رشد معرفت بدل می‌شود اگر "جازمانه" به نفی آن چه که عقل‌گرای نقاد پیش روی می‌گذارد اصرار ورزد.

نکته دوم و نهایی به بحث اخلاق و صداقت روشنفکری و ارتباط آن با رشد معرفت مربوط می‌شود. وبر و پوپر در این نکته هم رایند، هرچند هر یک بر مبنای نظام فکری خویش، که عدم صداقت پژوهشگران و محققان، مانعی جدی بر سر راه رشد موزون معرفت پدید می‌آورد. همان‌گونه که هنریک بران توضیح می‌دهد: "وبر در علم به منزله یک حرفه دیدگاه خود را در باره 'اخلاق' علم ارائه می‌دهد، یعنی وظایفی که ضرورتاً بر دوش هر کس قرار می‌گیرد که علم را به منزله یک حرفه گزین کرده است. یکی از این وظایف، همان‌گونه که پیشتر دیده‌ایم، 'صداقت روشنفکرانه'، یعنی وظیفه پی‌گیری حقیقت به هر جا که دلالت کند، است" (بران، ۲۰۰۷: ۱۷۶). پوپر نیز بحث صداقت

روشنفکرانه را در بسیاری از آثارش، از جامعه باز و دشمنان آن گرفته که یکی از نخستین آثارش به شمار می‌آید تا اسطوره چارچوب که یکی از آخرین آن‌ها، مطرح ساخته است. صداقت روشنفکرانه در دیدگاه پوپر با تواضع معرفتی همگام و همراه است. او در کتاب در جست‌وجوی یک جهان بهتر (۱۹۹۴) می‌نویسد:

معرفت نوعی گمانه زنی است که با نقادی عقلانی انضباط می‌یابد. این امر [یعنی نقادی] مبارزه علیه جزم‌گرایی را به یک وظیفه بدل می‌کند. این امر همچنین تواضع روشنفکرانه حداکثری را نیز به یک وظیفه مبدل می‌سازد. و از همه بالاتر، این امر پرورش دادن زبانی ساده و غیر متظاهرانه را به وظیفه‌ای برای همه روشنفکران تبدیل می‌کند (پوپر، ۱۹۹۴: ۴۰، منقول در کوئرتگه، ۲۰۱۴: ۱۳).

نتیجه و سخن پایانی

تاریخچه تکاپو برای دستیابی به روش‌شناسی‌ای توانمند برای کمک به پژوهش‌ها در قلمرو علوم اجتماعی و انسانی به قرن نوزدهم و زمان ظهور علوم اجتماعی باز می‌گردد. در این میدان جامعه‌شناسان، مورخان و اقتصاد دانان آلمانی بیش از محققان دیگر کشورها کوشا بوده‌اند. بازگویی تاریخچه اولین اقدامات در این زمینه، با تفصیلی در خور اهمیت آن اقدامات، نیازمند تحریر مقاله‌ای مستقل است. تحریر چنین مقاله‌ای اما بی تردید برای دست اندرکاران علوم اجتماعی و انسانی در ایران بسیار نکته آموز خواهد بود. دلیل این امر آن است که بسیاری از دشواری‌هایی که هم اکنون نیز بر سر راه پژوهش‌ها در علوم اجتماعی و انسانی موجود است و کثیری از سوء فهم‌ها و یا تصویرهای ناقص از ماهیت این علوم در نوشته‌های پیش‌تازان عرصه بحث‌های روش‌شناسی در آلمان به چشم می‌خورد. تامل نقادانه در این بحث‌ها، برای محققان ایرانی راه‌گشا تواند بود.

یکی از مهم‌ترین مسائلی که در میان روش‌شناسان آلمانی مطرح بود رابطه میان روش‌شناسی مناسب علوم اجتماعی و انسانی با روش‌شناسی‌های مورد استفاده در علوم فیزیکی و طبیعی بود که در آن زمان عمدتاً تحت نفوذ روش‌شناسی مختار پوزیتیویست‌ها قرار داشت. در دو سوی متفاوت طیفی که نظرات مختلف را از یکدیگر متمایز می‌ساخت دو دیدگاه اصلی قابل تشخیص بود. یک دیدگاه از آن کسانی بود که ایده‌آل علوم اجتماعی و انسانی را در تشبیه به علوم فیزیکی و طبیعی دنبال می‌کردند و دیدگاه دیگر به نویسندگانی تعلق داشت که معتقد بودند علوم اجتماعی و انسانی ماهیتاً با علوم فیزیکی و طبیعی تفاوت دارند و به این اعتبار می‌باید در اندیشه تکمیل یک روش‌شناسی متمایز برای آن‌ها بود.

ماکس ویر، در زمره نخستین (اگر نه نخستین) متفکرانی است که کوشید میان این دو دیدگاه متفاوت نوعی تالیف و آشتی برقرار کند و با برگرفتن مناسب‌ترین جنبه‌های هر یک، روش‌شناسی

تازه و کارآمدی را سامان دهد که کمک کار محققان در قلمرو علوم اجتماعی و انسانی باشد. بر این اساس، مدل پیشنهادی وبر در همان حال که به اهمیت عینیت در بحث‌های علمی عنایت داشت، از توجه به اهمیت عنصر "همدلی" و فهم شخصی غفلت نورزیده بود و در عین تاکید بر ضرورت دخالت دادن عنصر عقلانیت کنشگران در بررسی‌های جامعه‌شناسانه، امکان ظهور شرایطی را که در آن عناصر غیر عقلانی، از سنخ اراده و احساس، غالبند از نظر فرو ننهاده بود.

کارل پوپر، فیلسوف علم هم‌زبان و هم فرهنگ، هرچند نه هموطن، وبر، با توجه به دستاوردهای سلف پیش‌آهنگ خویش کوشید محدودیت‌هایی را که در مدل پیشنهادی وبر تشخیص داده بود برطرف سازد و با فراگذری از آن‌ها، روش‌شناسی تازه‌ای برای کاوش‌ها در حوزه علوم اجتماعی و انسانی تکمیل کند که هم از محدودیت‌های رویکردهای پوزیتیویستی در امان باشد و هم از کاستی‌های رویکرد‌های تفهیمی و در عین حال واجد نقاط قوت هر دو باشد. نتیجه این تکاپو، یک رویکرد روش‌شناسانه و نیز یک روش فراگیر^۱ شد موسوم به روش تحلیل موقعیت یا منطق موقعیت. اهمیت این روش در آن است که از یک‌سو عنصر "حیثیت التفاتی"^۲ را که ویژه تکاپوهای موجودات واجد شعور^۳ است، در خود جای داده و نیز به تاریخمند بودن فعالیت‌های کنشگران انسانی توجه کرده است و از سوی دیگر به شیوه‌ای بی‌قید و سراسر با قلمرو روش‌ها و روش‌شناسی‌های علوم فیزیکی و زیستی ارتباط برقرار ساخته، و به این ترتیب به تنش تاریخی میان دو نوع تلقی از علوم اجتماعی و انسانی پایان داده است (محمود زاده، ۱۳۹۸).

منابع

- الستی، کیوان (۱۳۹۲)، "ماکس وبر، هاینریش ریکرت و تمایز میان علوم انسانی و علوم طبیعی"، *جستارهای فلسفی*، شماره بیست سوم، ۸۵-۱۰۶.
- بن اسرائیل، آیساک (۱۳۹۹/۱۳۸۴/۱۹۸۲)، "منطق فرایند تخمین"، مندرج در پایا (۱۳۹۹/۱۳۸۴).
- پایا، علی (۱۳۹۹/۱۳۸۴)، *طرح نو: مسائل و چشم‌اندازها*، ویراست دوم، با اضافات و پیرایش‌ها بسیار، تهران: طرح نو.
- پایا، علی (۱۳۹۵ الف)، "بد فهمی مفهوم عینیت در علوم انسانی و اجتماعی"، مندرج در *فلسفه تحلیلی از منظر عقلانیت نقد*، تهران: طرح نقد.

۱. A comprehensive method. مقصود از روش فراگیر روشی است که در چارچوب آن می‌توان انواع روش‌های مشخص‌تر برای جمع‌آوری داده‌ها و یا رسیدن به نتایج از پیش تعیین شده با طی گام‌های معین را مورد استفاده قرار داد. برای توضیح در خصوص روش‌های فراگیر بنگرید به پایا (۲۰۲۰).

۲. intentionality

۳. sentient beings

- پایا، علی (۱۳۹۵)، *فلسفه تحلیلی از منظر عقلانیت نقاد*، تهران: طرح نقد.
- پایا، علی (۱۳۹۶)، "ارزیابی نقادانه روش‌های آینده پژوهی و آینده‌نگاری"، *فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی*، سال هفتم، شماره ۲۲، تابستان ۱۳۹۶. این رساله به همت آقای دکتر علیرضا همتی به فارسی ترجمه شده است.
- پایا، علی (۱۳۹۷)، "پاسخ به پرسش‌ها در باره هابرماس و روشنفکران ایرانی"، *قلم یاران: ماهنامه سراسری فرهنگی-اجتماعی*، آذر ماه ۱۳۹۷، شماره ۱۴.
- پایا، علی (۱۳۹۸)، "درباره اصول عام عدالت و اخلاق: تحلیلی از منظر عقلانیت نقاد"، مندرج در حکیم پارسا: *یادمان استادحجّه الاسلام والمسلمین دکتر احمد احمدی*، تهران: انتشارات سمت، بهار ۱۳۹۸.
- پایا، علی (۱۳۹۹)، *فلسفه تحلیلی: مسائل و چشم‌اندازها*، ویراست دوم با اضافات و پیرایش‌های بسیار، تهران: طرح نو.
- پایا، علی و قانعی راد، محمد امین (۱۳۹۵)، *هابرماس و روشنفکران ایرانی*، تهران: طرح نقد، ۱۳۹۵.
- پوپر، کارل (۱۳۸۹)، *اسطوره چارچوب*، ترجمه علی پایا، چاپ سوم، تهران: طرح نو.
- فقیه، سیده فاطمه (۱۳۸۸)، "روش‌شناسی ماکس وبر"، *فرهنگ پژوهش*، شماره ۴، ۸۷-۱۰۶.
- محمود زاده، رهبر (۱۳۹۸)، *تحلیل‌کنش در منطق موقعیت: تاملاتی در فلسفه علوم اجتماعی پوپر*، تهران: طرح نو.
- میلر، دیوید (۲۰۰۷/۱۳۸۹) "غلبه بر اعتیاد به موجه سازی"، ترجمه علی پایا، مندرج در پایا (۱۳۹۹). این مقاله نخستین بار در *پژوهش‌های فلسفی*، سال اول، شماره اول، بهار و تابستان ۸۷، ص ۱-۱۶ به چاپ رسید.
- وبر، ماکس (۱۳۸۷) «"عینیت" در علوم اجتماعی و سیاست اجتماعی»، مندرج در *جامعه‌شناسی علوم اجتماعی*، ترجمه حسن چاوشیان، نشر مرکز، چاپ سوم.
- هیوز، استوارت (۱۳۶۹)، *آگاهی و جامعه*، ترجمه عزت الله فولادوند، چاپ اول، تهران: اندیشه‌های عصر نو.
- Adorno, Theodor (et.al) (eds.) (۱۹۶۹/۱۹۷۶), *The Positivist Dispute in German Sociology*, London: Heinemann Educational Publishers.
- Benhabib, Sela (۱۹۸۱), "Modernity and the Aporias of Critical Theory", *Telos* September ۲۱, ۱۹۸۱ vol. ۱۹۸۱ no. ۴۹, ۳۹-۵۹.
- Bernstein, Richard (۱۹۸۳), *Beyond Objectivism and Relativism: Science, Hermeneutics, and Praxis*, Pennsylvania: University of Pennsylvania Press.
- Bernstein, Jay (ed.) (۱۹۹۴), *Frankfurt School: Critical Assessments*, Vol. ۱, London: Routledge.
- Bostaph, Samuel (۱۹۷۸), "The Methodological Debate Between Carl Menger and the German Historicists," *Atlantic Economic Journal*, Vol. ۶(۳), pp. ۳-۱۶.
- Bostaph, Samuel (۱۹۷۹), "Social Sciences and the 'Methodenstreit'," *Literature of Liberty*, Vol. ۲, Issue ۲.
- Bruun, Hans Henrik (۲۰۰۷), *Science, values, and politics in Max Weber's methodology*, Aldershot: Ashgate Publishing Limited.

- Burger, Thomas (۱۹۷۶), *Max Weber's Theory of Concept Formation: History, Laws, and Ideal Types*, Durham: Duke University Press.
- Caldwell, Bruce (۱۹۹۱), "Clarifying Popper" *Journal of Economic Literature*, Vol. XXIX pp. ۱-۳۳.
- Campbell, James (۱۹۹۹), *Recovering Benjamin Franklin: An Exploration of a Life of Science and Service*, Open Court
- Ciaffa, Jay (۱۹۹۸), *Max Weber and the Problems of Value-free Social Science: A Critical Examination of Werturteilsstreit* [Value judgment controversy], Lewisburg: Bucknell University Press.
- Dilthey, Wilhelm (۱۹۸۹) *Introduction to the Human Sciences*, Vol. ۱, Princeton: Princeton University Press.
- Eidlin, Fred (۱۹۸۸), "Updating Weber: Ideal Type Analysis and Popper's Situational Logic," *The Polish Sociological Bulletin*, No. ۸۲, pp. ۱۷-۲۶.
- Franklin, Benjamin (۱۷۳۷), "Hints for those that would be Rich" [part of "Poor Richard's Almanack"] in *The Writings of Benjamin Franklin*, Collected and Edited with a Life and Introduction by Albert Henry Smith, Vol. II (۱۷۲۲-۱۷۵۰), London and New York: MacMillan & Co. Ltd. ۱۹۰۵, pp. ۲۱۱-۲۱۲.
- Franklin, Benjamin (۱۷۴۸), "Advice to a young Tradesman, written by an old One," in *The Writings of Benjamin Franklin*, Collected and Edited with a Life and Introduction by Albert Henry Smith, Vol. II (۱۷۲۲-۱۷۵۰), London and New York: MacMillan & Co. Ltd. ۱۹۰۵, pp. ۳۷۰-۳۷۱.
- Friedman, Jeffrey (۲۰۰۵), "Popper, Weber, and Hayek: The Epistemology and Politics of Ignorance" *Critical Review*; ۱۷, Nos. ۱&۲.
- Hacohen, Malachi Haim (۲۰۰۰), *Karl Popper - The Formative Years, ۱۹۰۲-۱۹۴۵: Politics and Philosophy in Interwar Vienna*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Hekman, S. J. (۱۹۸۳), "Weber's Ideal Type: A Contemporary Reassessment," *Polity*: ۱۱۹-۱۳۷.
- Hempel, Carl (۱۹۴۲), "The Function of General Laws in History," *The Journal of Philosophy* ۳۹, no. ۲.
- Hempel, Carl and Oppenheim, Paul (۱۹۴۸), 'Studies in the Logic of Explanation', *Phil. Sci.* ۱۵, ۱۳۵-۱۷۵; repr. in Hempel, *Aspects of Scientific Explanation* (New York: Free Press, ۱۹۶۵), ۲۴۵-۲۹۵.
- Hoenisch, Steve (۱۹۹۶), "Max Weber's View of Objectivity in Social Science", <http://www.criticism.com/md/weber1.html>
- Hoyningen-Huene, Paul (۲۰۱۷) "Revisiting Friedman's F^o: Popper, Knight, and Weber"
- Huff, T. E., (۱۹۸۴) "Max Weber and the Methodology of the Social Sciences", New Brunswick, N.J. : Transaction.
- Jacobs, Struan (۱۹۹۰), "Popper, Weber and the Rationalist Approach to Social Explanation" *The British Journal of Sociology*, Vol. ۴۱, No. ۴, pp. ۵۵۹-۵۷۰.

- Jarvie, Ian (۲۰۱۶), "Popper's Philosophy and the Methodology of Social Science", in *The Cambridge Companion to Popper* edited by Jeremy Shearmur, Cambridge: Cambridge University Press.
- Kaufmann, Fleix (۱۹۳۶/۱۹۴۴), *Methodology of the Social Sciences*, Oxford: Oxford University Press.
- Koertge, Noretta (۲۰۱۴), "The Moral Underpinnings of Popper's Philosophy", http://www.indiana.edu/~koertge/rCamb_Popper.pdf
- Kraft, Julius (۱۹۳۴/۱۹۵۷), *Die Unmöglichkeit der Geisteswissenschaft*, Frankfurt: öffentliches Leben.
- Louzek, Mark (۲۰۱۱), "The Battle of Methods in Economics—The Classical Methodenstreit—Mengers vs. Schmoller," *The American Journal of Economics and Sociology*, Vol. ۷۰(۲), pp. ۴۳۹-۴۶۳.
- Lyon, Alexander (۲۰۱۶), "Max Weber's bureaucracy," Organizational Communication Channel, <https://www.youtube.com/watch?v=zp۵۵۴tcdWO> (accessed ۸/۱۲/۲۰۱۹)
- Mill, John Stuart (۱۸۶۵), *System of Logic*, Book VI, ch. X, section ۸, London: Longmans, Green.
- Maclachlan, Fiona (۲۰۱۷) "Max Weber within the Methodenstreit," *Cambridge Journal of Economics*, ۴۱, ۱۱۶۱-۱۱۷۵
- Miller, David (۱۹۹۴), *Critical rationalism: A Restatement and Defence*, Open Court.
- Miller, David (۲۰۰۶), "Darwinism is the application of situational logic to the state of ignorance," in Ian Jarvie, Karl Milford, & David Miller (eds), *Karl Popper: A Centenary Assessment, Volume III: Science*, Aldershot: Ashgate, pp. ۱۵۵-۱۶۲.
- Miller, David (۲۰۱۷), *Out of Error*, London: Rotledge.
- Odounsi, Stuart (۲۰۱۵), "Max Weber," London: The School of Life, <https://www.youtube.com/watch?v=ICppFQ۶Tabw> (accessed ۸/۱۲/۲۰۱۹)
- Palonen, Kari (۲۰۰۸), "Objectivity as a Fair Play: Max Weber's Parliamentary Redescription of a Normative Concept", *Redescriptions* ۱۲: ۷۲-۹۵.
- Palonen, Kari (۲۰۱۰) "Max Weber's Rhetoric of 'Objectivity': The Parliament as a Paradigm for Scholarly Disputes," *Max Weber Studies*, Vol. ۱۰, No. ۱, pp. ۷۱-۹۳.
- Paya, Ali (۲۰۱۹a), "Justice and Ethics as Totipotent Emergent Properties: A Critical Rationalist Perspective" in *Proceedings of the Annual International Conference on Shi'i Studies*, Vol. ۴, ۲۰۱۸, London: ICAS Press, ۲۰۱۹.
- Paya, Ali (۲۰۱۹b) *Islam, Modernity and a New Millennium: Themes from a Critical Rationalist Reading of Islam*, London & New York: Routledge.
- Paya, Ali (۲۰۲۰), *Methods and Perspectives in Islamic Studies*, London: ICAS Press.
- Popper, Karl (۱۹۳۵), *Logik der Forschung: Zur Erkenntnistheorie der modernen Naturwissenschaft*, Wien: Springer-Verlag

- Popper, Karl (۱۹۴۴/۱۹۵۷), *The Poverty of Historicism*, New York: Harper Torchbooks.
- Popper, Karl (۱۹۴۵/۲۰۰۰), *The Open Society and Its Enemies*, London: Routledge.
- Popper, Karl (۱۹۷۶), *Unended Quest: Intellect Autobiography*, London: Routledge.
- Popper, Karl (۱۹۷۸), "Natural Selection and the Emergence of Mind", *Dialectica* ۳۲, ۳۳۹-۵۵.
- Popper, Karl (۱۹۷۹), *The Objective Knowledge*, Oxford: Oxford University Press.
- Popper, Karl (۱۹۸۳), *Realism and the Aim of Science*, London: Routledge.
- Popper, Karl (۱۹۹۴), *In Search of A Better World*, London: Routledge.
- Redhead, Michael (۱۹۸۰) "Models in Physics" *The British Journal for the Philosophy of Science*, Vol. ۳۱, No. ۲, pp. ۱۴۵-۱۶۳.
- Ringer, Fritz (۱۹۹۷), *Max Weber's methodology: the unification of the cultural and social sciences*, Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press
- Shearmur, Jeremy (۲۰۱۷), "Popper's Influence on the Social Sciences," in *The Routledge Companion to Philosophy of Social Science*, London: Routledge
- Stokes, Geoffrey (۲۰۱۶), "Popper and Habermas: Convergent Arguments for a Postmetaphysical Universalism" in Jeremy Shearmur and Geoffrey Stokes (eds.) *The Cambridge companion to Popper*, Cambridge and New York: Cambridge University Press
- Swedeberg, Richard (۱۹۹۰), "The New war of Methods", *Challenge*, Vol. ۳۳, Issue ۱, pp, ۳۳-۳۸.
- Weber, Max (۱۹۱۹), *Wissenschaft als Beruf (Science as a Vocation)* (Munich)
- Weber, Max (۱۹۲۰), *Gesammelte Aufsätze zur Religionssoziologie (Collected Essays on the Sociology of Religion)*, Vol. I, Munich.
- Weber, Max (۱۹۳۰), *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism*, London: George Allen & Unwin Ltd.
- Weber, Max (۱۹۷۸), *Economy and Society*, ed. by G. Roth and C. Wittich, Berkeley.
- Weber, Max (۲۰۰۴), *The Vocation Lectures: 'Science as a Vocation'; 'Politics as a Vocation'*, Indianapolis: Hackett Publishing Co.
- Weber, Max (۱۹۴۹), "Objectivity in Social Sciences and Social Policy," *The Methodology of the Social Sciences*, trans. and ed. by E.A. Shills and H. A. Finch, New York.
- Wettersten, John (۲۰۰۶), *How Do Institutions Steer Events?: An Inquiry Into the Limits and Possibility of Rational Thought and Action*, London: Routledge.